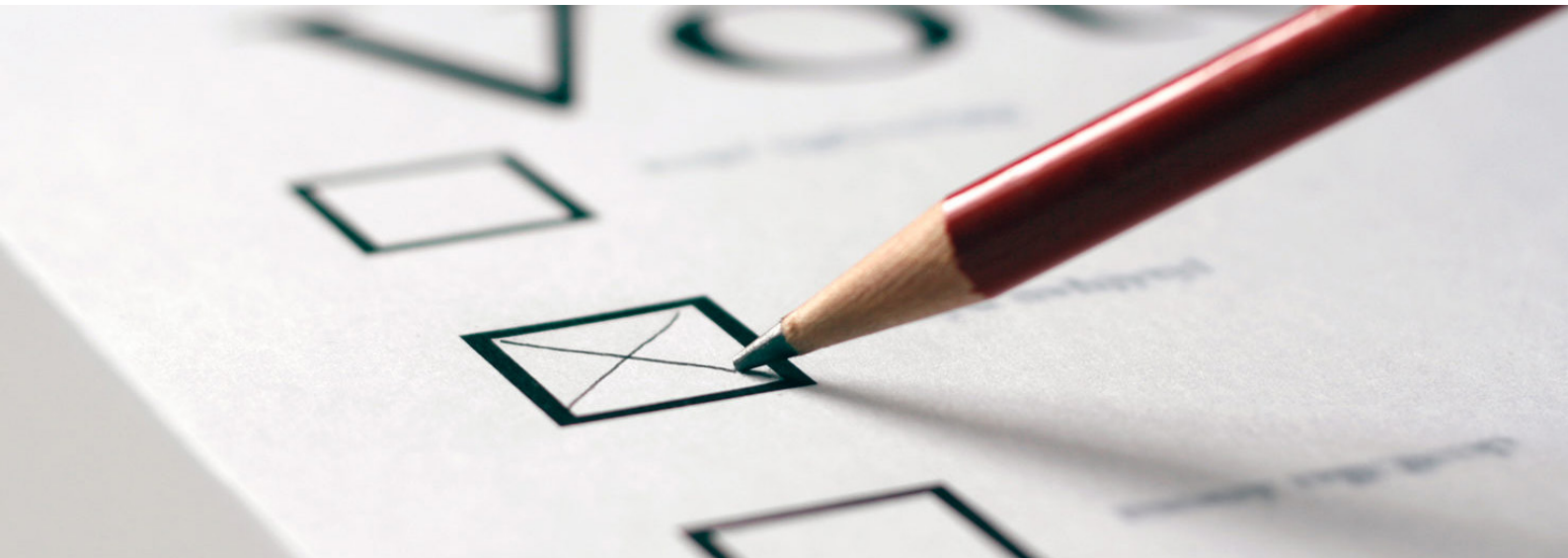




## فهرست مطالب

- ۲.....سخنی پیرامون طرح مضحک «رفراندم» برای تغییر رژیم
- ۵.....مبارزه متشکل، هدفمند و متحد، رمز موفقیت کارگران است
- ۷.....تشدید تضادهای جناح‌های رژیم بر سر قدرت و غارت بیشتر
- ۸.....جای کارگر در زندان نیست!
- ۹.....امپریالیسم آمریکا مخالف وحدت دو کره در بازی‌های زمستانی
- ۱۰.....در حاشیه قتل کاووس سیدامامی
- ۱۲.....سخنی با روشنفکران خودفروخته و جاعل
- ۱۴.....«بواسیر ناپلونی و مهر و عطوفت همایونی!»
- ۱۶.....الیوراستون، کارگردان مترقی و نامدار هالیوود
- ۱۷.....در حاشیه قتل ۱۷ دانش آموز در فلوریدا
- ۱۸.....به مناسبت سالگرد پیروزی سوسیالیسم در استالینگراد و شکسته شدن کمر نازیسم نماد بربریت سرمایه‌داری
- ۲۱.....افسارگیسختگی نئولیبرالیسم و وضعیت کارگران در چین «کمونیسم»
- ۲۳.....گشت و گذاری در فیسبوک، پاسخ به یک پرسش
- ۲۵.....پرسش و پاسخ در شبکه تلگرام



## سخنی پیرامون طرح مضحک «رفراندوم» برای تغییر رژیم

راه حل اختلافات بین جناح‌ها به میان به‌کشد. هیأت حاکمه ایران درصدد است، تا باری دیگر مردم را از این طریق به‌فریبید و آنها را به پای صندوق آرا به‌کشاند. «آرای مستقیم مردم» یا بهتر است به‌گوئیم طرح «میانجی‌گری»، چیزی نیست جز مشارکت مردم و اهتمام آنها در حل اختلافات هیأت حاکمه از طریق ارجاع به آرای مستقیم خود آنها. مشارکت مردم در چنین «همه‌پرسی» به معنای اصل پذیرش نظام و حل اختلافات در چهارچوب قانون اساسی است. آنچه را که روحانی طرح می‌کند، غیر از این معنا نمی‌دهد. «... صندوق آرا را بیاوریم و ... هرچه مردم گفتند، به آن عمل کنیم...دعوا و شعار ندارد». روحانی اما نمی‌گوید که مضمون چنین «همه‌پرسی» چیست؟ و موضوع مورد تصمیم عمومی کدام است؟ طرح این «همه‌پرسی» تبدیل خواهد شد به یک مانع بزرگ برای تحقق خواست‌ها و مطالبات بر حق مردم ستمدیده ایران. صرف‌نظر از اینکه اجرای چنین طرحی با موانع بسیار جدی روبروست. از یکسو باید «موضوع» همه‌پرسی، که هنوز مشخص نیست، به تأیید دو سوم نمایندگان مجلس برسد و شورای نگهبان باید درباره مصوبات مجلس نیز نظر دهد. بنابر این ارجاع حل اختلافات به آرای مردم، توده‌ها را در کلاف سردرگم و درهم تنیده و پیچیده دستگاه حاکمیت گرفتار خواهد ساخت. اجرای «همه‌پرسی» یقیناً تغییرات بنیادی را موجب نخواهد شد. روحانی با ارائه طرح «همه‌پرسی» یک هدف در پیش روی خود گذارده است و آن هم تحکیم و قوام نظام است.

\*\*\*

در چنین اوضاع و احوالی ۱۵ نفر از شخصیت‌های اپوزیسیون به دور هم جمع می‌شوند، کاری می‌کنند کارستان؛ اعلام کردند که ما راهکار برون رفت از این مشکلات بنیادین را یافته‌ایم، و آن هم «گذار مسالمت‌آمیز از نظام جمهوری اسلامی به یک دموکراسی سکولار پارلمانی مبتنی بر آرای آزاد مردم»

خیزش‌های اخیر، موجب واکنش‌هایی در درون هیأت حاکمه ایران شد، که چنانچه به آن دقت کنیم، خواهیم دید که اختلافات دو جناح اصلی رژیم به عرصه عمومی راه پیدا کرده‌اند و به بدنه دستگاه قدرت صدمات قابل توجه‌ای وارد آورده است. بیان بیرونی این اختلافات چندی پیش در اشارات روحانی نمود یافت. او جناح رقیب را مخاطب خود قرار داد و گفت: به جای اینکه دعوا کنید و شعار دهید بیاید تا این اختلافات را از راه قانونی آن حل و فصل کنیم. بر همه کس پیداست که مقصود روحانی از «دعوا و شعار» اشاره او به ناآرامی‌های دیمه است. «اگر در دوتا مسأله اختلاف نظر داریم، جناح‌ها اختلاف دارند، دعوا و شعار ندارد...». بگذریم از اینکه روحانی وسط دعوا نرخ تعیین می‌کند، هنگامی که او به نوعی زیرکانه خیزش گرسنگان را، نه نتیجه روی‌برگرداندن آنها از نظام، بلکه نتیجه موش‌دوانی و تحریک جناح مخالف ارزیابی می‌کند. حتی اگر به‌پذیریم که جناح رقیب به تحریک مردم دست زده باشد، این خود می‌رساند که موج نارضایتی در سطح کشور در میان اقشار زحمتکش جامعه باید موجود بوده باشد، تا برنامه‌ریزان به‌توانند بر آن سوار شوند. او اما همه چیز را تا سطح اختلافات درون جناحی پایین می‌آورد و از همان مردمی که به خیابان‌ها ریختند و شعار سرنگونی داده‌اند، با کمال بی‌شرمی می‌خواهد که از «طرفیت‌های قانون اساسی» استفاده کنند و نقش «میانجی» ایفا نمایند. این در حالیست که مردم با شعارهای خود، دست رد بر سینه هر دو جناح هیأت حاکمه زدند. تردیدی نیست که روحانی بدون صلاح‌دید رهبری نمی‌توانست طرح «همه‌پرسی» را به عنوان

وضع نمی‌کند که به نقض و یا نفی خود به‌انجامد و از این لحاظ تمامی دولت‌ها صرف‌نظر از شکل و شیوه حکومتی به فراندم از این نقطه‌نظر می‌نگرند. ایران اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست، خاصه آن که ما با آنچه نظامی روبرو هستیم که به مراتب غیردموکراتیک‌تر و استبداد دین در آن در تمامی شئون جامع حکم می‌راند، و با هرگونه ندای آزادی‌خواهی با قاطعیت تمام به مقابله برمی‌خیزد. رژیم ایران به تجربه نشان داده است که نه اصلاح‌پذیر است و نه اینکه حاضر است بدون تحمیل اراده قاطع مردم از خود خلع ید کند و قدرت سیاسی را به قاطبه مردم تفویض نماید. در طول تاریخ ما نمونه‌ای سراغ نداریم که از این طریق حاکمیت با دست خود شرایط فروپاشی خود را فراهم آورده باشد. هیأت حاکمه در طی انتخابات دوره‌های اخیر از اصلاح‌طلبان، که آنها نیز بخشی از حاکمیت بودند، با آنچه سبب سلب ید کرد که اصلاح‌طلبان خود انتظار آن را نداشتند.

اگرچه هنوز عده‌ای به بی‌سرانجامی پروسه اصلاحات اعتراف دارند، علیرغم این همچنان از «گذار آرام و مسالمت آمیز» به عنوان تنها راهکار ممکن دفاع می‌کند. اگر درست است که فراندم مشروعیت خود را از قانون می‌گیرد، آنگاه طرح آن اولاً منوط به قبول آن قوانین حقوقی است که مسأله فراندم را به رسمیت شناخته باشد، دوماً اینکه موضوع مشروعیت نظام و کل حاکمیت به تصمیم عمومی قابل ارجاع باشد. در اصل ۱۷۷ قانون اساسی «بازنگری در قانون اساسی» صریحاً قید شده است: «محتوی اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکاء به آرا عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.» (تأکید از توفان) گمان نمی‌رود که قانون اساسی رژیم اسلامی ایران که کمترین قریب‌های با قوانین دموکراتیک جوامع پیشرفته دارد، حتی در بین طرفداران طرح فراندم مقبولیتی داشته باشد، تا چه رسد به اینکه در چهارچوب قانون، نفی قانونیت آن به رأی عمومی گذاشته شود. اگر درست است که قانون اساسی ایران از آن مشروعیت لازم برخوردار نیست، آنگاه طرح مسأله فراندم، آن طور که آورندگان آن در چهارچوب روندهای قانونی نظام دنبال می‌کنند، دیگر قابل فهم نیست.

از آورندگان و شیفتگان طرح فراندم باید پرسید: چنانچه مقام رهبری، با اتکاء به اختیارات خود، مطابق اصول ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶ و ۱۷۷ قانون اساسی، با توجه به تفسیرهای موسع به سود اقتدار رهبری و مضیق علیه حقوق مردم و اختیارات نهادهای «انتخابی»، به خصوص علیه مجلس و دولت، با طرح فراندم موافق نباشد، آیا با پرهیز از قهر جز تأیید مطلق تصمیمات و عملکرد مقام رهبری و گردن نهادن به آن و یا در بهترین حالت نقد صریح عملکرد مقام رهبری و نهادهای انتصابی و البته با «رعایت ادب» نقد راهی دارند؟

است، از اینرو فراخوانی بیرون دادند و از هیأت حاکمه ایران می‌خواهند تا «جهت تعیین نوع حکومت فراندمی برگزار کند، تحت نظارت سازمان ملل متحد...». (تأکید از توفان) بر هیچکس معلوم نیست که آورندگان فراندم در این طرح چه عنصر نوی یافتند که اینچنین برق آسا به دور هم جمع شدند و فراخوانی را بیرون دادند. اعتقاد و ایقان به «گذار مسالمت‌آمیز» از طریق ارجاع به آرای مردم و آن را از هیأت حاکمه خواستن، آن هم تحت نظارت سازمان ملل، که خود نهادیست در دست امپریالیسم، اگر از سر ساده لوحی نباشد، نشانه آن است که هم از قهر توده‌های مردم در هراس‌اند و هم اینکه چشم خود را، به بهانه آرای مردم، به نیروی بیگانه دوخته‌اند، تا شاید دستی از غیب برآید و کار را یکسره کند، که این خود مسأله برانگیز است.

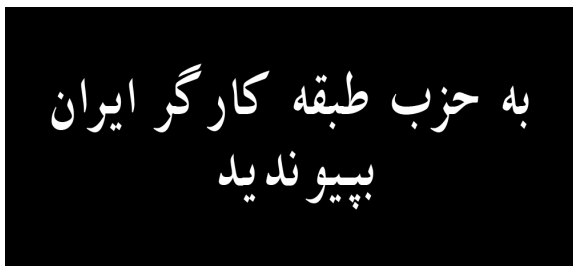
طرح «فراندم» در اوضاع و احوال مشخص امروز، باید به چه مسأله مشخصی پاسخ دهد؟ در یک «همه‌پرسی» مردم معمولاً در برابر خواستن و یا نخواستن، بودن و یا نبودن چیزی در مقام پرسش قرار می‌گیرند. به عنوان مثال می‌توان از مردم ایران پرسید: آیا جمهوری اسلامی را می‌خواهند؟ اگر نمی‌خواهند، پس آن چیست که آنها خواهان آنند؟ اپوزیسیون ایران آنچه که به وفور در اختیار دارد، طرح و برنامه است. یکی «نظام مشروطه سلطنتی» را به مردم عرضه می‌کند، دیگری «سلطنت مطلقه» را و دیگران انواع و اقسام «نظام‌های دموکراتیک» را و خود آورندگان فراخوان «دموکراسی سکولار پارلمانی» را پیشنهاد می‌دهند، که بر هیچکس معلوم نیست، ماهیت آن چیست! شب بالاخره مردم باید به کدامیک از این نوع حکومت‌ها پاسخ بدهند، باز معلوم نیست! آیا اینطور نیست که «انتخاب» متضمن «شناخت» است و شناخت به «آزادی» نیازمند است. درجه سطح آگاهی مردم به نفی کلیت نظام، خود به خود ضامن به وجود آورنده آزادی و دموکراسی در ایران نیست. و این بدین خاطر است که آورندگان فراندم آنها را در مقام پرسشی قرار می‌دهند که درباره آنچه که پاسخ خواهند داد، نه «آزاد»ند و نه از آن شناخت لازم و کافی دارند. این «آگاهی» و «شناخت» می‌بایستی در کدام فضای آزاد سیاسی به دست آید؟ تحت حاکمیت استبداد مذهبی کنونی؟

به نظر می‌رسد که آورندگان طرح «فراندم» به فراندم از نقطه نظر اپوزیسیون در کشورهای دموکراتیک می‌نگرند، استدلال آنها چنین است؛ در جوامع پیشرفته دنیا فراندم امریست پذیرفته شده و افزایش موثر برای مشارکت مستقیم مردم و از این طریق ایجاد تغییر و تحول. این درست است که فراندم اگرچه نوعی از مشارکت مستقیم مردم در آن بخش از مسایلی است که به امور جاری دولت و جامعه مرتبط است، اما در هیچیک از جوامع پیشرفته، که فراندم بمثابة جزء لاینفک حقوق دموکراتیک به رسمیت شناخته شده است، مسأله وجودی نظام و حاکمیت هیچگاه موضوع مورد همه‌پرسی قرار نمی‌گیرد، چرا که قانون خود قوانینی را

کامل به بدیل نظام آینده، رفتن به پای فراندمی که هیأت حاکمه آن را مدیریت خواهد کرد و یا تحت نظارت نهادهای بین‌المللی وابسته به امپریالیسم انجام‌پذیرد، نتیجه آن خواهد شد که در دایره تنگ نظام استبدادی همچنان محبوس خواهیم ماند.

مردم ایران در تاریخ مبارزات خود تاکنون نه‌توانسته‌اند بر ساختار نظام استبدادی و دیکتاتوری توفیق بیابند و در این توالی دردناک تاریخ معاصر ایران، شاهد هستیم که استبدادی جای خود را به استبدادی دیگر داده است. این حقیقت تاریخ نباید از افق دید مبارزان راه آزادی و استقلال ایران دور افتد.

دستیابی به آزادی، دموکراسی و حفظ استقلال کشور و مهم‌تر از همه صیانت از آنها بدون دفع مانع اصلی، یعنی نظام سرمایه‌داری اسلامی، که خود مظهر و تجسم قهر است، امکان نمی‌پذیرد. و این تنها با قهر توده‌ها و با دست توانای مردم ایران می‌تواند سرانجام یابد. اما باید توجه داشت، اگر زور حکومت آخوندی سازمان‌یافته و مجهز است و رهبری دارد، زور مردم، زور افراد پراکنده است، و افراد حتی گروه‌های پراکنده را می‌توان به آسانی بی‌اثر کرد. این جمع پراکنده را باید به جمع تبدیل کرد. این امر اگرچه به نظر ساده می‌آید، اما آنچنان بغرنج است که درایت می‌طلبد. راه دیگری در پیش رو نیست.



نتیجه منطقی چنین سیاستی، مسالمت و مصالحه در برابر قهر حاکمیت است. آیا منطقی نیست در برابر قهر هیأت حاکمه، قهر توده مردم را قرار داد؟ به هر تقدیر باید از طرح و تبلیغ چنین سیاست‌هایی که در مردم روح یأس و ناامیدی بوجود می‌آورد، پرهیز کرد. آنچه که حائز اهمیت است، جنبه «بسپج‌کننده» فراندنم نیست، بلکه برآمد آن است. در طرح کلی آورندگان فراندنم، تعیین شکل حکومتی موضوعیت یافته است. چرا باید مردم ایران را بار دیگر در برابر انتخاب بین سلطنت یا جمهوری قرارداد؟

آورندگان «فراندنم» هنگامی که در بیانیه خود جهت برگزاری فراندنم از فعل «خواستن» استفاده می‌کنند، آیا غیر از اینست که از هیأت حاکمه ایران می‌خواهند، تا به خواست نهفته در این فراخوان لبیک بگویند؟ اگر چنین است، آنگاه این «فراندنم» باید قاعدتاً تحت حاکمیت نظام کنونی اجرا شود، در غیر اینصورت «نظارت سازمان ملل» و نهادهای و موسسات ذریبط و سازمان‌های غیردولتی برای دوران بعد از سرنگونی بی‌معنی خواهد بود. آیا امکان دخالت خود رژیم در روند پیشبرد فراندنم، حتی تحت نظارت سازمان ملل متحد، موجود نیست؟ آیا اپوزیسیون ایران با این تششت نظری و سازمانی موجود در موقعیتی هست که ضامن اجرائی منافع مردم ایران باشد؟ در این دوران «گذار» مسئولیت دولتی، مسئولیت کنترل و امنیت امور جاری بر عهده کیست؟ نهادهای انتظامی رژیم و یا نهادهای «بی‌طرف» بین‌المللی؟

آزموده را نباید دوباره آزمود. اگر از گذشته آموخته باشیم، نباید مردم ایران را مجدداً در برابر چنین انتخابی قرار داد. اینکه مردم ایران چه چیزی را نمی‌خواهند، برای همه روشن است، نامفهوم آن چیز است که باید آگاهانه و از روی شناخت به آن، جای آن قرار گیرد. تجربه انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن ۵۷ به ما می‌آموزد که دانش به آن چیزی را که نمی‌خواهیم، برای نفی آن ناکافیست، باید به آنچه که استقرار می‌یابد، آگاه بود و در حفظ آن چاره‌اندیشی کرد. اگر چنین است و خواست نیروهای مترقی، ملی و دموکرات رأی آزاد و آگاهانه مردم ایران است، آنگاه باید دید این شناخت و آگاهی از کدام پروسه تکاملی خواهد گذشت. «تحمیل» فراندنم به حاکمیت پروسه‌ای است نفی‌کننده و نه اثباتی، بهمین دلیل شناخت و آگاهی مردم را به آنچه که بدیل این نظام است، ارتقاء نخواهد داد. دانش و شناخت مستلزم آزادی است و این آزادی می‌تواند تنها در یک دوران گذار دموکراتیک، به معنی واقعی کلمه، که ضامن فعالیت آزاد احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های مختلف اجتماعی باشد، تحقق پذیرد، تا بتوان در چنین فضائی به رشد و آگاهی مردم ایران کمک رسانید. اینجاست که سالاربودن مردم در تعیین سرنوشت خویش از طریق رأی عمومی معنی و مفهوم می‌یابد. بدون سرنگونی رژیم ایران، بدون فراهم‌آوردن زمینه دوران گذار دموکراتیک، که در ساختار آن تمامی احزاب و نیروهای مترقی، دموکرات سهم‌اند، بدون کسب آگاهی



## مبارزه متشکل، هدفمند و متحد، رمز موفقیت کارگران است

سرمایه‌داری را به چالش می‌گیرد، شاهد پیکار کارگرانی هستیم که گام به گام آگاه‌تر و متشکل‌تر و روز به روز از خصوصیات هماهنگی، به هم پیوستگی و پیش‌روندگی بیشتری برخوردار می‌شوند. هر چند که می‌بایست از مبارزات بر حق مردم جان به لب رسیده پشتیبانی شود و مبارزه برای آزادی دستگیرشدگان این مبارزات و دیگر زندانیان سیاسی و کارگری ادامه داشته باشد و تلاش برای افشاء شکنجه، اعدام و آنچه در شکنجه‌گاه و زندان‌های قرون وسطایی می‌گذرد، متوقف نه‌شود، ولی در عین حال وظیفه داریم تا برتری مبارزات متشکل را برای توده مردم آشکار سازیم و علت لزوم رهبری طبقه کارگر و حزب پیشواز او را برای همگان روشن کنیم، تا شکست‌های ناشی از پراکندگی و بی‌تشکلی، که گریبان مبارزات مردم را گرفته و موجبات تداوم ظلم و غارت و سرکوب گشته است، تمام شود و فصل پیروزی مردم آغاز گردد.

کارگران متحد و متشکل در هر سندیکای کارگری با ارتباط با کارگران سندیکاهای دیگر و فعالیت مشترک و تبادل تجربیات و هم‌چنین کمک به ایجاد سندیکاهای جدید و مستقل از دولت امکان حرکت‌های منظم‌تر و متشکل‌تر را بوجود آورده‌اند، تا جایی که می‌توان امید به ایجاد اتحادیه سراسری در آینده‌ای نه چندان دور داشت. بیانیه ۲۱ تشکل مستقل کارگری پیرامون اعتراضات خیابانی مردم و یا بیانیه شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی ایران در دفاع از حقوق معلمان و نیروهای آموزشی و مطالبه تعیین ۵ میلیون تومان به عنوان حداقل دستمزد برای سال آینده، از آن دست حرکت‌هایی است که تمامی کارگران و زحمتکشان ایران می‌توانند با دفاع از آن و سرمشق قراردادن فعالیت‌های این تشکل‌ها به مبارزات خود رنگ و بویی تازه دهند.

در بیانیه شورای هماهنگی آمده است:

«شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران بنابر

از بیانیه سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، گروه اتحاد بازنشستگان. این بیانیه ضرورت دستیابی به حداقل دستمزد به میزان ۵ میلیون تومان در ماه حمایت می‌کنیم. نزدیک به چهار دهه اجرای سیاست‌های ضد‌مردمی و ضدملی جمهوری سرمایه‌داری اسلامی، چنان اکثریت مردم ایران را خانه خراب کرده است که بیش از نیمی از مردم، اعم از کارگران، کارمندان، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، زنان، جوانان، بیکاران و ... به زیر خط فقر و دریایی از مشکلات عدیده اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... پرتاب شده‌اند. در طول ۳۹ سال گذشته به واسطه سرکوب مردم و غارت ایران، توسط مسئولان فاسد، جامعه ایران به انباری از مفاسد اجتماعی تبدیل شده است. سر تا پای نظام اسلامی آلوده و مبتلا به دمل‌های چرکین غیرقابل مداوا گشته است و هر از چند گاهی، یکی از دمل‌های چرکینی، که این رژیم فاسد به وجود آورده است، در اینجا و آنجا سر باز می‌کند و موجب شورش و اعتراض‌های ناپی‌گیر علیه این خلافت مرتجع و فاسد می‌شود. اعتراضات دی ماه نمونه‌ای از این دست است، که از مشهد شروع شد و به سرعت به بیش از صد شهر ایران سرایت و زلزله‌ای را برای تمام جناح‌های رژیم ایجاد کرد و هراس مرگ را برای جمهوری سرمایه‌داری اسلامی و تمام اعوان و انصارش موجب گشت. اما در کنار مبارزات و شورش‌های خودجوش مردم، که رژیم

وظیفه ذاتی خود ضمن حمایت از حقوق معلمان و کارکنان آموزشی بخش خصوصی و اعتراض به این بی قانونی‌ها، خواستار اعمال بند دوم ماده ۴۱ قانون کار و نرخ واقعی تورم بصورت توأمان برای تعیین حداقل دستمزد برای سال ۱۳۹۷ است. به طوری که حقوق هیچ معلمی پایین‌تر از میانگین هزینه ماهیانه خانوار ایرانی در سال آتی نباشد. از آنجایی که سرنوشت معلمان و نیروی کار آموزشی بخش خصوصی با کارگران و سایر زحمتکشان مشمول قانون کار به تعیین حداقل دستمزد توسط کمیته سه جانبه گره خورده است، ما خواهان حضور نماینده تشکل‌های مستقل معلمان و کارگران در پروسه تعیین دستمزد در کمیته سه جانبه هستیم و نسبت به عواقب تصویب حداقل دستمزد مانند سال ۱۳۹۶ هشدار می‌دهیم. و تاکید می‌کنیم حداقل دستمزد بایستی طوری تعیین گردد که هیچ کودکی به خاطر مشکلات اقتصادی مدرسه را ترک نکند و هیچ معلمی در تنگنای اقتصادی و معیشتی قرار نگردد.»

و یا در بیانیه ۲۱ تشکل مستقل کارگری آمده است:

«مطالباتی که امروزه زمینه راهپیمائی‌ها و تجمعات سراسری توده‌های زحمتکش مردم ایران را با محوریت اعتراض به گرانی و فقر و بیکاری فراهم کرده است، سال‌هاست از سوی کارگران، معلمان، دانشجویان، پرستاران و همه اقشار زحمتکش جامعه فریاد زده شده و حکومت‌گران بدون هیچ توجهی به آنها مشغول چپاول و غارت ثروت‌های اجتماعی بوده‌اند.» و یا «امری که در این میان روشن است و ما همراه با توده‌های زحمتکش مردم ایران آنرا فریاد می‌زنیم، این است که باید خواست‌های ما مردم برای پایان‌دادن به فقر و سیاه‌روزی به کرسی نشاندن شود، باید بساط هرگونه سرکوب و اختناق و زندان برچیده شود، باید همه زندانیان سیاسی آزاد و غارت‌گران ثروت‌های اجتماعی و عاملین و آمرین سرکوب و اختناق در هر مقام و منصبی مورد بازخواست و محاکمه قرار گیرند، باید اموال به غارت رفته مردم در موسسه‌های مالی عودت داده شود، باید حداقل مزد کارگران و کارکنان دولت و بخش خصوصی تا ۵ برابر مبلغ کنونی افزایش و حقوق‌های نجومی صاحب‌منصبان حکومتی برچیده شود، باید برپائی تشکل‌های مستقل کارگری و مدنی و آزادی بی‌قید و شرط بیان، مطبوعات و آزادی فعالیت احزاب برقرار و تضمین شود.»

بیانیه مشترک سندیکای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه و اتحاد بازنشستگان همچنین مورد حمایت پنج گروه از فعالین کارگری قرار گرفت. در بیانیه‌ای که این فعالین کارگری مورخ ۱۶ بهمن ماه ۱۳۹۶ انتشار داده‌اند، چنین می‌خوانیم:

«اتحاد و همبستگی کارگران و مبارزه مشترک و مستقل آنان مهم‌ترین شرط برای دستیابی به حقوق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی طبقه کارگر است. با پای‌بندی به چنین اصلی، ما امضاکنندگان زیر پشتیبانی کامل خود را از بیانیه مشترک مورخ ۱۵ بهمن ماه سندیکای کارگران اتوبوسرانی

تهران و حومه، سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، گروه اتحاد بازنشستگان ..... اعلام می‌کنیم. این بیانیه ضرورت دستیابی به حداقل دستمزد به میزان ۵ میلیون تومان در ماه برای سال ۱۳۹۷ را با واقع‌بینی، روشنگری و منطق انکارناپذیر براساس واقعیات اجتماعی و شرایط زندگی طبقه کارگر مطرح می‌کند. ما همه کارگران و تشکل‌های مستقل کارگری، همه معلمان سطوح مختلف آموزشی و تشکل‌های مستقل آنان، کارکنان مزدی بیمارستان‌ها، کارمندان زحمتکش مؤسسات دولتی و خصوصی، سازمان‌های مبارز و مستقل زنان، دانشجویان و روشنفکران متعهد را به حمایت از «بیانیه مشترک درباره حداقل دستمزد در سال ۱۳۹۷»، که متن آن در زیر آورده می‌شود، فرا می‌خوانیم.

پیروز باد مبارزه مشترک کارگران برای حقوق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی طبقه کارگر و زحمتکشان پرتوان باد مبارزه کارگران برای تحقق خواست حداقل دستمزد به میزان ۵ میلیون تومان در ماه

کارگران پروژه‌های پارس جنوبی

جمعی از کارگران پتروشیمی‌های منطقه ماهشهر و بندر امام فعالان کارگری جنوب

فعالان کارگری شوش و اندیمشک

جمعی از کارگران محور تهران - کرج»

تفاوت میان مبارزه متشکل و متحد و مبارزه خودجوش و خودبخودی در این است که می‌توان با برنامه‌ریزی و تعیین مطالبات و نوع حرکت (اعتصاب، تظاهرات، مذاکره، ارتباط و کمک و انتقال تجربیات تشکلات به یکدیگر و ...) و استفاده از تجربیات گذشته و تجربیات دیگران، آبدیده شدن و پرورش نمایندگان و رهبران صنفی و مهمتر از همه آنکه در طول مبارزه متشکل می‌توان با ارتباط با سازمان سیاسی کارگران و زحمتکشان، سطح جنبش را ارتقاء داد، تا به توان رژیم حامی سرمایه‌داران را به عقب‌نشینی واداشت و حقوق پایمال شده کارگران را از حلقوم این زالوصفتان بیرون کشید.

حزب کار ایران (توفان) از بیانیه سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، گروه اتحاد بازنشستگان برای تحقق خواست حداقل دستمزد به میزان ۵ میلیون تومان در ماه قاطعانه حمایت می‌کند به رفقای تهیه‌کننده این بیانیه درود می‌فرستد و همکاری مشترک این رفقا را مورد تحسین قرار میدهد. این همکاری‌های مشترک و پیکار متحد ولو گام‌های کوچکی باشد، نویدبخش است، تداوم این پیکار مشترک دست‌آوردهای ارزنده‌ای به ارمغان خواهد آورد و به سود همه کارگران و زحمتکشان سراسر ایران است.

کارگران متحد تحت رهبری حزب سیاسی‌شان همه چیزند، کارگران پراکنده بدون سازمان و تشکیلات هیچ چیز!

زنده باد اتحاد و همبستگی کارگران •



## تشدید تضادهای جناح‌های رژیم بر سر قدرت و غارت بیشتر

«پشت پرده افزایش قیمت ارز و فشار اقتصادی به دولت»

اختلافات سیاسی، متحد شده و در سرکوب تظاهرکنندگان متحد عمل کرده‌اند. تمام جناح‌های ریز و درشت رژیم در حفظ و بقاء این نظام سرمایه‌داری مافیایی ذینفع‌اند و همواره در طول چهاردهه اخیر در مقابل توده‌های رنج و کار متحد عمل کرده‌اند و ادامه حیات انگلی خود را با سرکوب خونین جنبش آزادی‌خواهانه مردم ایران گره زده‌اند. در خیزش اخیر، مردم ایران به درستی تشخیص داده‌اند که تشدید تضادهای جناح‌های رژیم نه بر سر نان، آزادی، کار، مسکن و عدالت، بلکه بر سر قدرت و غارت بیشتر ملت است و جز این نیز نمیتواند باشد.

اینکه مردم با شعار مرگ بر روحانی اصلاح‌طلب به میدان آمدند، ابراز نفرت از این دورویی حاکمیت بود، که با دروغ و صحنه‌سازی و تعزیه‌خوانی قصد دارد مردم را مرتب به فریب. این روش دروغگوئی و اشاعه خرافات توهین مستقیم به شعور عمومی در کشوری است، که سطح دانش عمومی بسیار بالاست. مردم اینبار نه با شعارهای دینی نظیر «الله‌اکبر» و یا با شعارهای اصلاح‌طلبانه نظیر «یا حسین، میرحسین»، بلکه با خواست روشن «مرگ بر دیکتاتور» به خیابان‌ها آمدند و رأس حکومت، یعنی ولایت فقیه را هدف قرار دادند. مردم این درک روشن خویش را در شعار «اصلاح‌طلب! اصول‌گرا!» ... دیگه تموم ماجرا» از ته دل بیان داشتند و کل نظام را هدف قرار داده‌اند. مقاله کوتاه زیر که توسط رفیقی به آدرس تلگرام حزب ارسال شده است، از تشدید تضادهای درونی نظام سخن می‌گوید. دکتر رنانی، اقتصاددان و استاد دانشگاه اصفهان به ماجرای «ارز» و بازداشت محیط‌زیستی‌ها و قتل‌های اخیر در زندان از جمله قتل سیدامامی اشاره می‌کند و این اقدامات را به جناح مقابل روحانی نسبت می‌دهد، تا شرایط سقوط دولت رییس جمهوری را فرام سازد. ما این مقاله را به خاطر اهمیت این تضادها، تشدید بحران سیاسی و شناخت بیشتر از نزاع‌های درونی رژیم و افشاء آنها انتشار می‌دهیم: «تمام شواهد نشان میدهد که ماجرای «ارز» یک

سخن بر سر این نیست که نمایشات اعتراضی و خیزش اخیر مردم ابتدا در کادر نزاع بین جناح‌های گوناگون هیئت حاکمه از جمله رئیسی، احمدی نژاد و... بر سر تعیین رهبری آینده ایران، بر ضد لاریجانی و روحانی آغاز گردید. این امر تعیین‌کننده ماهیت خیزش دی ماه، که ارکان نظام سرمایه‌داری اسلامی را به لرزه درآورد، نیست. مهم آن است که آتش از زیر خاکستر بیرون آمد و مردمی که مترصد بیان اعتراض‌های خویش بودند، به میدان آمدند و ابتکار عمل را خود در مقابل چشمان شگفت‌زده ارتجاع به دست گرفتند. آقای روحانی که با شورش مردم برای نان روبرو شده بود، نخست تاکتیک مسالمت‌آمیز را برگزید و مدعی شد که اعتراض حق مردم است. حتی قانون اساسی جمهوری اسلامی هم تظاهرات غیرمسلحانه و مسالمت‌آمیز را به رسمیت شناخته است. ولی کسی در درون ایران به خاطر نمی‌آورد که غیرخودی‌ها امکان استفاده از این اصل بدیهی را داشته بوده باشند. در زمان خمینی عمال کمیته و به قولی کمیته‌چی‌ها و بعد از وی در زمانی رفسنجانی، انصار حزب‌الله، گروه‌های فشار و بسیج از همه نمایشات اعتراضی مردم با کشتار، زندان و شکنجه جلوگیری کردند و می‌گیرند. اینکه آقای روحانی حق اعتراض را به رسمیت می‌شناسد، راه دیگری برای وی باقی نمانده است، زیرا مردم این حق را خود از وی به زور گرفته‌اند و پس نمی‌دهند. اما نمایشات اعتراضی اخیر نشان داد با تعمیق خیزش مردم و رادیکالیزه شدن مطالبات سیاسی - اقتصادی و تعرض به کلیت نظام، جناح‌های در قدرت نیز به رغم

## جای کارگر در زندان نیست!

### رضا شهابی مجدداً به زندان باز گردانده شد

کمیته دفاع از رضا شهابی، مورخ ۱ اسفند ۱۳۹۶ طبق بیانیه شماره ۱۱۶ خبر داده است که رضا شهابی با وجود نیمه‌کاره ماندن معاینات پزشکی، به بند ۲۰۹ زندان اوین بازگردانده شد! در این بیانیه چنین آمده است:

«همانطور که پیش‌تر نیز اعلام شد، روز پنجشنبه ۱۹ بهمن رضا شهابی در پی سکت و شرایط وخیم جسمانی و در نتیجه تلاش‌های فراوان خانواده و پیگیری‌های مستمر فعالان و تشکل‌های مختلف به مرخصی جهت معاینه پزشکی و بررسی دقیق وضعیت جسمی‌اش آمد. روزهای ابتدایی مرخصی رضا مصادف با چند روز تعطیلی عمومی بود و پس از آن پزشک معالج‌اش برای بررسی وضعیت افتادگی پلک چشم و سردردهای شدید مداوم و همچنین فشار خون بالا دستور انجام MRI، نوار مغزی، آزمایش خون و سونوگرافی از گردن داد و همچنین به دلیل فشار خون بالا بررسی وضعیت کلیه و مثانه را ضروری دانست... این آزمایشات در حال انجام بود، که دادستانی روز ۲۳ بهمن به رضا گفت: مرخصی‌اش به اتمام رسیده و باید فوراً به زندان بازگردد، اما رضا به آنان اعلام کرد که به دلیل تعطیلات عمومی نتوانسته است دستورات پزشک را پیگیری کند و در نهایت با اصرار او و خانواده قرار شد تا انجام تمامی آزمایش‌ها و دستورات مؤکد پزشک، مرخصی تمدید شود. روند انجام موارد فوق‌الذکر در شرایط اورژانسی و فشرده در حال انجام بود و تنها قسمتی از کارها انجام شده بود که با فشار دادستانی و مقامات امنیتی روز یکشنبه ۲۹ بهمن رضا شهابی به زندان بازگردانده شد؛ این در حالی بود که ریشه و دلیل مسأله مهم فشار خون بالا و همچنین عارضه فلج بل (فلج بل با ایجاد ضعف ناگهانی در عضلات صورت، باعث افتادگی نیمی از صورت می‌شود) مشخص نشده بود، عارضه‌هایی که شرایط زندان باعث تشدیدشان می‌شود. طنز تلخ ماجرا این است که همواره پس از سکت، بیمار در بخش مراقبت‌های ویژه بستری می‌شود، اما انگار بخش مراقبت‌های ویژه برای رضا شهابی بند ۲۰۹ زندان اوین است! کمیته دفاع از رضا شهابی ضمن اعتراض شدید نسبت به ناقص گذاشتن روند درمان این کارگر زندانی و عضو هیأت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و بازگرداندن وی به زندان، اعلام می‌دارد که رضا شهابی، که چندماه از اتمام حکم‌اش نیز می‌گذرد، باید سریعاً و بی‌هیچ قید و شرطی آزاد شود، تا در فضایی مناسب و به دور از تنش تحت درمان دقیق و مستمر قرار بگیرد. مسئولیت عواقب عدم انجام این مهم و مخاطراتی که سلامتی رضا را تهدید می‌کند، مستقیماً برعهده مسئولان قضایی و امنیتی است.»

حزب کار ایران (توفان) بازگرداندن رضا شهابی به زندان را شدیداً محکوم می‌کند. ما خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط این کارگر شریف هستیم که برای کسب حقوق صنفی و دمکراتیک همه کارگران در چهارچوب سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران پیکار می‌کند. ما بار دیگر از احزاب و سازمان‌های مارکسیستی - لنینیستی متشکل در کنفرانس بین‌المللی، نیروهای دمکراتیک و مترقی، سازمان‌های کارگری و شخصیت‌های آزادیخواه می‌خواهیم که رژیم ضد کارگری و ارتجاعی جمهوری اسلامی را برای به بندکشیدن مجدد رضا شهابی محکوم کنند و خواهان آزادی فوری و بی‌قید و شرط او از زندان شوند. •

اقدام کاملاً سیاسی برای زمین‌گیر کردن دولت است و ارگانی که همان اندازه که در ماجرای دستگیری محیط‌زیستی‌ها و قتل سیدامامی آلوده است در ماجرای ارز هم آلوده است. بازپس‌گیری شرکت‌های خصولتی شده در دو دهه اخیر از نهادهای وابسته نظامی رویداد کوچکی نیست که مقاومتی در پی نداشته باشد. همچنان که گرفتن مچ دست آن ۶ باصطلاح تعاونی که ۲۵ درصد پول مملکت در اختیارشان است و روحانی هنگام تسلیم بودجه به مجلس آن را فاش کرد، بی‌مقاومت نیست. آنها در مشهد خیز کودتائی را با ترتیب دادن تظاهرات مدیریت شده علیه روحانی و گرانی شروع کردند، اما تبدیل آن تظاهرات با شعار مرگ بر روحانی، به تظاهرات در نزدیک به ۹۰ شهر ایران با شعار «ما انقلاب کردیم، چه اشتباهی کردیم» و بالاخره «مرگ بر دیگران» که با رمز «شعارهای ساختارشکن» به آن اشاره می‌کنند به هدف نرسید. تیر کمانه کرد به کانون قدرت و ثروت و سران مافیای ۶ تعاونی که گفته می‌شود به مشهد کوچ کرده‌اند، اثابت کرد. اگر دولت کوتاهی کند و به ریشه‌های ماجرای هفته‌های اخیر «ارز» نه پرداخته و واقعیات را به مردم نه‌گوید و نام آن ۶ تعاونی و سهامداران آن را اعلام نه‌کند، زیر چرخ دنده‌های حوادثی که پیاپی آفریده می‌شوند، فلج خواهد شد. «مال است، نه جان است که آسان بشود داد!» برای از دست‌دادن مالی که با حضور در عالی‌ترین سطوح قدرت به‌دست آورده‌اند، دست به هر کاری خواهند زد و یگانه پادزهر مقاومت‌های آنها افشای واقعیات و گفتن حقایق به مردم است. نه در رمز و راز و اشاره، بلکه با صراحت و نام‌بردن از افراد و عقبه‌های آنها. روز گذشته اعلام کردند که ۷۵۵ حساب دلان ارز با ۲۰ هزار میلیارد تومان گردش مالی مسدود شد. این پول‌ها از کجا در این حساب‌ها جمع شده است؟ به ما اطلاع داده‌اند که صاحبان اصلی این حساب‌ها، موسسات مالی، بانک‌ها و بویژه موسساتی مانند «کوثر» هستند. این تنها گوشه‌ای از واقعیاتی است که اگر غفلت شود، می‌رود تا به حوادث بزرگ در ایران بیانجامد! شصت درصد پول در گردش کشور نه در اختیار دولت است و نه بخش خصوصی و مردم! بلکه به قول روحانی تحت سلطه خصولتی‌ها «سپاه»، «بنیاد مستضعفان»، «بنیاد تعاون»، «بنیاد برکت»، «بنیاد مسکن انقلاب»، «ستاد اجرایی احکام امام ره»، «بنیاد علوی»، «بنیاد کرامت»، «آستان قدس» و... قرار دارد!

این بخش فربه از رانت و معاف از نظارت مالیات و حسابرسی و پرداخت عوارض صادرات واردات هر لحظه تصمیم به‌گیرد، بخش خصوصی یا دولتی را زمین‌گیر کند، بدون زحمت با ورود به یک حوزه اقتصادی مثل ارز یا طلا یا مسکن و ملک یا مواد غذایی و دارویی و خدمات و... کار را یکسره خواهد کرد و این همان دولت سایه و خطر بالقوه‌ای است که اقتصاد ایران را فلج و دولت‌ها را بی‌خاصیت و بلااثر نموده است! دکترنانی اقتصاددان و استاد دانشگاه اصفهان •





## امپریالیسم آمریکا مخالف وحدت دو کره در بازی‌های زمستانی

انقلاب چین، پس از ۲۵ سال مبارزه مسلحانه بی‌وقفه - از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۹، به رهبری مائو، به پیروزی رسید. امپریالیسم آمریکا به دلیل ذات تجاوزکارانه‌اش، از به رسمیت شناختن جمهوری نوپای خلق چین امتناع ورزید و در سر سودای تسخیر دوباره چین و تسلط بر آسیا را داشت! لذا در سال ۱۹۵۰ جنگ کره را، با پشتیبانی مالی و تسلیحاتی، توسط نوکران و سرسپردگان کره جنوبی آغاز کرد.

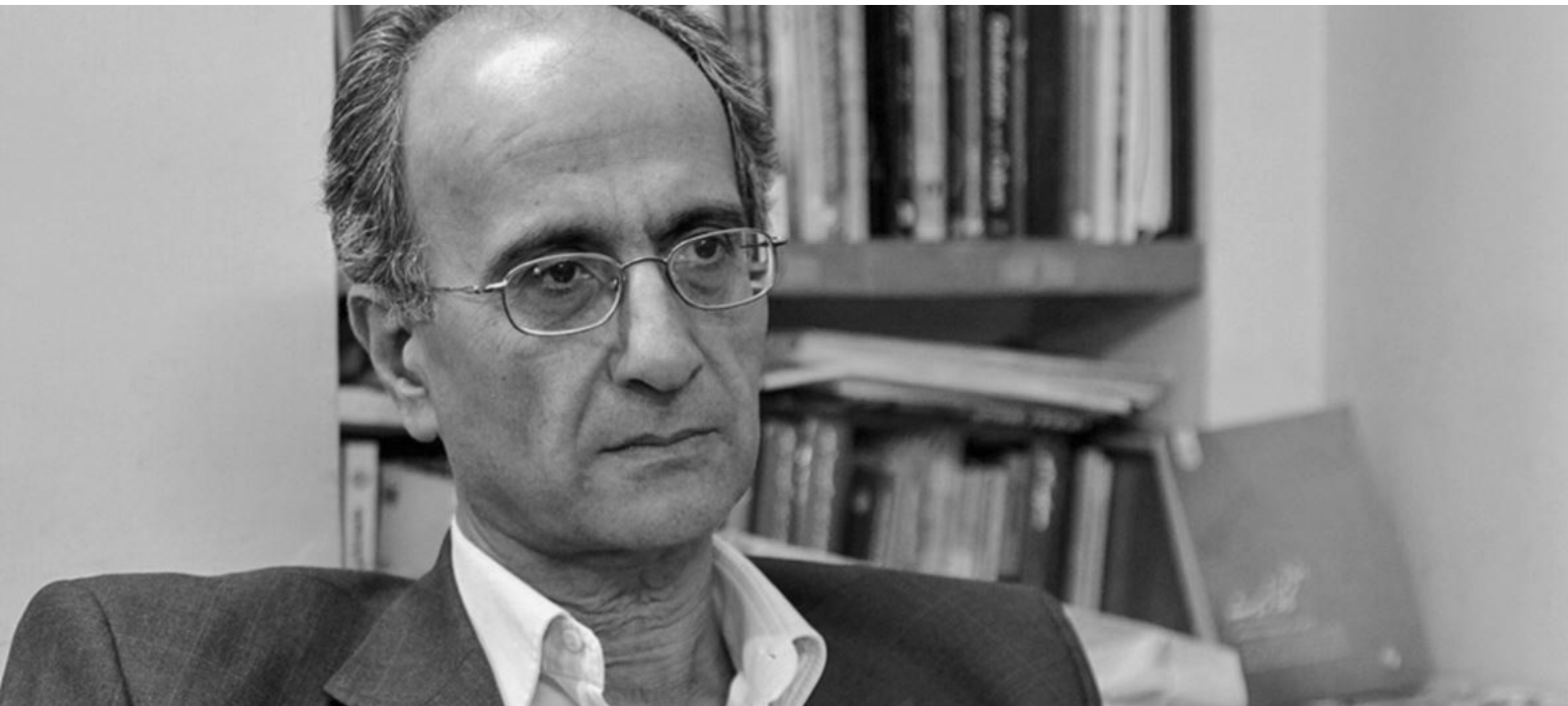
۶۸ سال از آن زمان گذشت. در تمام این مدت، آمریکا و ژاپن و رژیم دست‌نشانده کره جنوبی، با هرگونه اتحاد دو کره، که از یک ملت هستند، مخالفت کردند و دسیسه چیدند.

بازی‌های زمستانی کره جنوبی، با دوران‌دیشی سیاسی جمهوری دمکراتیک خلق کره، منجر به بی‌آبرویی و انزوای امپریالیسم آمریکا گردید. در این المپیک دو کره با هم و تحت لوای یک پرچم، پرچم شبه جزیره همه کره، رژه رفتند. دهها میلیون از مردم شمال و جنوب مشتاقانه خواهان وحدت‌اند. اما مگر امپریالیسم جنایتکار آمریکا راضی به اتحاد و احیاء کشور متحد کره است؟! حمل پرچم واحد کره توسط ورزشکاران کره‌ای به مذاق آمریکا خوش نیامد. نظام سرمایه‌داری غرب و در رأس همه آنها، ایالات متحده آمریکا، به دلیل ماهیت تجاوزکارانه و برای کسب هرچه بیشتر سود دست به هر جنایتی می‌زند. فروش میلیاردی اسلحه توسط آمریکا و انگلیس و آلمان و فرانسه به عربستان و قطر و

امارات و دیگر کشورها بر کسی پنهان نیست. بر همین اساس آنها با همه نیروهای واقعا ضدامپریالیسم و همه سازمان‌ها و احزاب مخالف با نظام سرمایه‌داری دشمن‌اند! کره شمالی، که در جنگ تحمیلی بر کره، چندین میلیون کشته و ویرانی کشور و ددمنشی آمریکا را تجربه کرده بود، به درستی و به حق، برای دفاع از خود، کشورش را به سلاح اتمی مجهز نمود. در همین بازی‌های زمستانی، آمریکا، پنس، معاون ترامپ، یکی از هارترین سگ‌های خود را به کره جنوبی فرستاد، تا پشت پرده و آشکارا مانع وحدت احتمالی دو کره گردد. برای رژیم‌های غرب، المپیک هیچ‌گونه جذابیتی ندارد، مهم دودستگی کره و اختلاف و ایجاد بحران در کره زمین است!!

نمونه دیگر سوریه است. علیرغم شکست‌اش در سوریه و نابودی تقریبی لشکر داعش، که از بیش از صد کشور گردآوری و به جنگ ملت سوریه گسیل کرده بود، حاضر به ترک سوریه نیست و جنگ جدیدی را تدارک دیده است! رسانه‌های غربی از جمله BBC هیچگاه کشتارهای هوایی آمریکا را نشان نمی‌دهند، اما کلاه سفیدهای مجهز به دوربین‌های فیلمبرداری در روی کلاه، اولین نفراتی هستند که بلافاصله از بمباران‌های هوایی سوریه و روسیه فیلم می‌گیرند و سریعاً به رسانه‌های غربی ارسال می‌کنند، تا جهانیان، از «جنایات» سوریه و روسیه مطلع گردند. همین دیروز جنگنده‌های آمریکا بیش از صد نفر از حامیان دولت سوریه را به قتل رساندند! BBC حتی یک بار فیلم آن را پخش نکرد! باری، «جهان میدان پیکار است، بی‌رحم‌اند، بدخواهان - طریق رزم ناهموارست، غدارند همراهان».

رهایی بشریت از چنگال امپریالیسم و رژیم‌های سرکوب‌گر دیر و زود دارد، سوخت و سوز هم دارد، اما ردخور ندارد.



## در حاشیه قتل کاووس سیدامامی

**نامه‌ی سرگشاده‌ی ۲۰۴۸ نفر از دانشجویان و فعالان مدنی و محیط زیستی به رئیس‌جمهوری «برای ابهام‌زدایی از مرگ کاووس سیدامامی اقدام کنید»**

چرا سیدامامی مجبور به خودکشی شد؟! وی تنها کسی نیست که این روزها در زندان دست به «خودکشی» زده است!!

پیام درفشان، وکیل خانواده کاووس سیدامامی، با اشاره به وضعیت او در زندان اوین، گفت: «این که چرا ایشان مجبور به خودکشی کردن شده است، بسیار حایز اهمیت است». وی تأکید کرد: «بخاطر اینکه دید خوبی به سرویس بهداشتی این سلول ندارد، عمل خودکشی ایشان مشخص نیست». درفشان، با اشاره به امنیتی‌بودن پرونده سیدامامی و با انتقاد از تبصره ماده ۴۸ آیین دادرسی کیفری گفت: «در چنین پرونده‌هایی، که اجازه ورود وکیل را نمی‌دهد، اوضاع برای متهم بسیار سخت است، زیرا وقتی نمی‌گذارند شخص وکیل داشته باشد و در تحقیقات ممکن است به فرد فشار وارد شده و دست به هرکاری بزند. این وکیل است که در ۴۸ ساعت اول به متهم آرامش می‌دهد و شرایط را برای او تبیین می‌کند و سلب این حق باعث بروز چنین حوادثی می‌شود».

رامین سیدامامی، فرزند کاووس سیدامامی، روز چهارشنبه (۲۵ بهمن / ۱۴ فوریه) در وبلاگ شخصی‌اش نوشت

که مأموران قضایی در دادسرای ناحیه ۲۷، روز ۲۰ بهمن مادرش را «برای دیدن همسر» احضار کرده و پیش از اعلام خیر مرگ همسرش کاووس سیدامامی، سه ساعت از او بازجویی کرده‌اند. فرزند سیدامامی گفته است که «مأموران سپس مادرش را تهدید کرده‌اند که اگر با رسانه‌ها صحبت کند، خود او را هم دستگیر خواهند کرد». شایان ذکر است غیر از هزاران زندانی سیاسی، که در دوران حکومت جنایتکار جمهوری اسلامی اعدام و در گورهای دسته‌جمعی دفن شدند، زندانیانی هم هستند که در حبس درگذشته‌اند و بقول سردمداران جنایتکار اسلامی «خودکشی کرده‌اند».

سعیدی سیرجانی، ادیب، پژوهشگر، نویسنده و فعال سیاسی و از منتقدان جمهوری اسلامی پس از انقلاب بود. سیرجانی در ۲۳ اسفند ۱۳۷۲ توسط مأموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بازداشت شد و پس از نه ماه، بدون هیچ ملاقات یا خبری از محل زندانی بودن او، در ۴ آذرماه ۱۳۷۳ در زندان درگذشت. سعیدامامی، متهم قتل‌های زنجیره‌ای، گفته بود که از «شیاف پتاسیم» برای کشتن او استفاده شده است. پس از اعتراضات دانشجویی در خرداد سال ۸۲ و دستگیری شماری از دانشجویان، خانواده‌های آنان در روز دوم تیر مقابل زندان اوین دست به تجمع زدند. زهرا کاظمی، عکاس ۵۵ ساله ایرانی - کانادایی برای عکس‌برداری از این تجمع در آنجا حضور داشت که در مقابل زندان بازداشت شد. مقامات رسمی مرگ وی را ناشی از «برخورد جسم سخت به سر یا برخورد سر به جسم سخت» اعلام کردند.

هدی صابر، پژوهشگر، روزنامه‌نگار، فعال ملی-مذهبی، زندانی سیاسی و از گردانندگان مجله توقیف شده «ایران

امامی پیش داوری کنیم، اما با توجه به حوادث مشابه قبلی و به دلیل ارتباط وثیق این حادثه با حقوق انسانی زندانیان، بر این باوریم که می‌بایست بصورت مدلل و مستند، جزئیات مربوط به مرگ وی روشن شده و از آن ابهام‌زدایی شود.

جناب آقای رئیس جمهور!

ما امضاکنندگان این نامه، به‌عنوان جمعی از دانشگاهیان و پژوهشگران از شما به‌حکم سوگندی که یاد کرده‌اید، وظایفی که برعهده دارید، و عهدی که با منشور حقوق شهروندی با ملت مستحکم کرده‌اید، و نیز با یادآوری انسانیت و مسئولیت‌تان، قویاً می‌خواهیم با استفاده از همه‌ی اختیارات قانونی خود و روابطی که با قوای مقننه و قضائیه‌ی کشور دارید، به حکم عهدی که با منشور حقوق شهروندی با ملت مستحکم کردید؛ با یادآوری انسانیت و مسئولیت، قویاً خواستار آنیم که جنابعالی با استفاده از همه‌ی اختیارات قانونی خود و روابطی که با قوای مقننه و قضائیه‌ی کشور دارید، با تشکیل یک گروه تحقیق مسئول و متعهد برای ابهام‌زدایی از واقعه‌ی هولناک فوت دکتر سیدامامی در زندان به فوریت هر اقدام لازم را به انجام رسانید و در اسرع وقت گزارش کامل بررسی‌ها را به اطلاع مردم برسانید.

انتظار داریم در این گزارش، ابعاد حقوقی دلایل بازداشت دکتر سیدامامی، اوضاع و احوال ایشان در زندان، میزان رعایت مقررات زندان‌ها در مورد ایشان در طول دوره بازداشت، علت یا علل فوت، اقدامات امدادی و هر موضوع مرتبط دیگری روشن شود. بی‌شک ابهام‌زدایی از این واقعه‌ی تلخ، متضمن منافع ملت و مصالح نظام خواهد بود و موجب خواهد شد زمینه‌های بروز حوادث تلخ مشابه شناسایی شود و ان‌شاءالله از بین برود و از این پس دیگر ملت بزرگ ایران شاهد چنین رویدادهایی برای هیچ‌یک از آحاد ملت نباشد.»

فردا» بود. او در ۱۲ خرداد ۱۳۹۰ در حالی که در اوین زندانی بود، در اعتراض به مرگ مشکوک هاله سحابی در مراسم تشییع جنازه پدرش عزت‌الله سحابی، اعتصاب غذا کرد و در ۲۱ خرداد، پس از انتقال به بیمارستان مدرس درگذشت. صدها نمونه از این نوع جنایات را می‌توان نامبرد که همه از بربریت و سببیت نظامی برمی‌خیزد که هیچ حقوقی برای زندانیان سیاسی به رسمیت نمی‌شناسد و با زندانی چون گروگان برخورد می‌کند و حتی به خودی‌ها نیز رحم نمی‌کند. نظام مافیایی و قرون وسطایی جمهوری اسلامی برای بقاء منحوس‌اش دست به هر جنایتی می‌زند و «خودکشی‌های» اخیر در زندان ادامه همان «خودکشی‌های» گذشته است و این داستان سر دراز دارد. فقط با محو و نابودی این نظام بربرمنش و بی‌حساب و کتاب است که می‌توان به این همه جنایت پایان داد.

حال به نامه‌ی سرگشاده‌ی ۲۰۴۸ نفر از دانشگاهیان، فعالان مدنی و محیط‌زیستی در ایران، به حسن روحانی، رئیس جمهور توجه کنید.

امضاءکنندگان این نامه خواستار پاسخی در مورد مرگ کاووس سیدامامی در زندان شدند. در بخشی از این نامه چنین آمده است:

«مطمئناً جنابعالی در جریان خبر فوت دکتر کاووس سیدامامی، استاد خوشنام دانشگاه امام صادق قرار گرفته‌اید که در زندان به دلایلی که هنوز نامکشوف مانده است، جان به حضرت احدیت تسلیم کرد. به قرار اخبار منتشره، ظاهراً ایشان به اتهام عجیب جاسوسی در امور زیست محیطی، به تصمیم مرجع قضایی تحت قرار بازداشت در زندان بود. قطع نظر از موضوعات قضایی مربوط به بازداشت دکتر کاووس سیدامامی، ما هم اینک با این پرسش بزرگ، مهم و اساسی روبرو هستیم که چرا و چگونه کسی که در سن ۶۴ سالگی «زنده» روانه زندان می‌شود، بعد از حدود دو هفته در زندان جان سپرده و جسد او از زندان خارج می‌شود؟ خانواده، دوستان، دانشجویان و همکاران او چگونه با این خبر هولناک و مبهم باید روبرو شوند؟ مسئولیت محافظت از جان یک زندانی در زندان برعهده کیست؟

زندان محل نگهداری زندگان است؛ زندگانی که به حق یا ناحق مجبور شده‌اند ایامی از زندگی خود را در حبس و محروم از حق آزادی بگذرانند. با این همه اما زندان جایی است که باید در آن جان و عرض و آبروی زندانی محفوظ بماند. این مسئولان زندان‌اند که بنا به وظایف قانونی خود می‌بایست همه مراقبت‌ها را برای حفظ سلامت جسمی و روحی او فراهم آورند. ابهام‌ها و بی‌خبری کامل از علل و موجبات فوت دکتر کاووس سیدامامی برای ما و همه کسانی که به عدالت و انصاف دل داده‌اند، سبب نگرانی عمیق است. جان انسان‌ها چیزی نیست که بتوان به‌آسودگی در مورد آن سخن گفت. مایل نیستیم در مورد اسباب مرگ دکتر کاووس

باتوفان همراه شوید

@TTOUFAN



## سخنی با روشنفکران خودفروخته و جامل

به مناسبت سی و نهمین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷ و سرنگونی رژیم سرسپرده و منفور سلطنت پهلوی

آنها می‌پردازند که «چرا بجای دفاع از رژیم شاه و رفرم‌های او، مردم را به مبارزه علیه سلطنت و اربابان‌اش فراخواندند و به ملت خیانت کردند»!!! این نگاه به گذشته و برخورد به روشنفکران و مردم ایران، اگر از سر آگاهی و منافع شخصی و طبقاتی نباشد، حتماً از سر جهالت و نادانی است که در اثر فقر فلسفه و عدم آگاهی سیاسی شستشوی مغزی شده‌اند و به پراکندن تخم یأس و خمودگی و خماری مشغول‌اند و به خیال خود به مبارزه برای خروج از بن بست کنونی انجام وظیفه می‌کنند!! کودتای ننگین ۲۸ مرداد، که با دخالت امپریالیسم آمریکا صورت گرفت، اولین جوانه‌های دموکراسی در ایران را در نطفه خفه کرد و استبداد و وابستگی را بر مردم ایران تحمیل نمود و ایران را از کاروان تمدن و پیشرفت و توسعه ملی باز نگاه داشت. به‌راستی دلایل بروز انقلاب بهمن کدامند و آیا این درست است که مردم ایران از سر سیری شکم دست به انقلاب زدند و انقلاب محصول تبلیغات تنی چند از «روشنفکران نادان و وطن‌فروش و روحانیت سیاه دل» بوده است؟ راستی ایران در دوره رژیم پهلوی در کجای این جهان ایستاده بود و مضمون دروازه تمدن‌اش کدام است؟ بطور مختصر:

یکم اینکه با کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲، شاه با وابسته‌نمودن کامل میهن ما به قدرت‌های امپریالیستی به ویژه امپریالیسم آمریکا، در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران به حیاط خلوت و منطقه نفوذ آمریکا و حافظ منافع آنها محسوب می‌شد. ایران به یک کشور نیمه مستعمره تبدیل شد و استعمار جمعی نتیجه مترتب بر کوتادی سیاه و سرنگونی دولت ملی دکتر محمد مصدق بود.

دوم اینکه رژیم شاه بر اساس دکترین نیکسون، نقش ژاندارم منطقه را ایفا می‌کرد و منافع آمریکا در منطقه را تأمین می‌نمود و بر این اساس در اواسط دهه ۱۳۵۰ ایران به بزرگ‌ترین خریدار تسلیحات آمریکایی تبدیل شد. از سال ۱۹۵۰ تا زمان

سی و نه سال از انقلاب عظیم و شکوه‌مند بهمن ۱۳۵۷ می‌گذرد؛ انقلابی که هدفش استقرار آزادی، استقلال، دموکراسی و عدالت اجتماعی بود و با کسب قدرت سیاسی توسط دارودسته خمینی در خون درغلطید و در بین راه متوقف شد. روشن است درس از شکست‌ها و آموزش صحیح از این انقلاب ما در پیروزی‌های فردای ماست. اما امروز در اثر خیانت‌های رژیم جمهوری اسلامی و اوضاع وخیم ایران و پیامدهای ناگوار شکست انقلاب عده‌ای از روشنفکران خودفروخته نه تنها به نکوهش انقلاب و تحولات عمیق اجتماعی می‌پردازند، بلکه بر علیه انقلاب مردم و همدست شدن با امپریالیسم در جهت احیای بساط ننگین و پوسیده سلطنتی، که خود دلیل روشنی بر ظهور رژیم سیاه جمهوری اسلامی است، عمل می‌کنند. این عده از روشنفکران نازا و سترون که به مجیزگوئی جناح‌های همین نظام عنکبوتی اسلامی می‌پردازند و برای منافع‌شان به قشری‌ترین و کثیف‌ترین دسته‌بندی‌های رژیم روی آورده‌اند و در تداوم پایه‌های استبداد و اختناق نقش ایفا می‌کنند، به روشنفکران متعهد و مسئول ایران، که رژیم سرسپرده شاه، این عامل اجنبی و محصول کودتای ننگین ۲۸ مرداد را بر نتابیدند و در مقابل سیاست‌های نو استعماری و اختناق قرون وسطایی دربار فاسد پهلوی ایستادند و در راه تحقق آزادی و استقلال و دموکراسی و عدالت اجتماعی به زندان افتادند و یا تیرباران شدند، خرده می‌گیرند و نابخردانه به سرزنش

سربرآورد و از این آب گل آلود ماهی به گیرند و خود را بر مردم تحمیل کنند. دیدن عکس امام در ماه محصول همان فقر فرهنگی عظیمی بود که رژیم پهلوی آفرید.

هفتم اینکه قلع و قمع سازمان‌ها و احزاب سیاسی و اجتماعات و آزادی بیان، زندان و شکنجه و سرکوب خونین مخالفین، نمی‌تواند مایه افتخار ملتی باشد که سالیان طولانی برای آزادی و استقلال جنگیده است. انقلاب بهمن ۵۷ برآمدی علیه این نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی بود و ریشه‌های علل بروز آن را باید در نکات فوق جستجو کنیم و نه در جادو و جنبل و فلسفه دانی‌جان ناپلئون و کار کار انگلیس است! تورم، سرمایه‌گذاری‌های نادرست، افت کارایی، تخصیص نامطلوب منابع، پروژه‌های نمایشی و مصرف‌گرایی بی‌رویه موجب اتلاف انبوه منابع تولیدی گردید. از سوی دیگر، بخش متناهی از ثروت کشور از طریق افزایش بی‌رویه بودجه نظامی به هدر داده شد. طی ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۸ بودجه نظامی از ۱۳ درصد تولید ناخالص ملی به ۲۰ درصد افزایش یافت و سهم کالاهای نظامی در کل واردات کشور از مرز ۳۰ درصد گذشت (در مقایسه با ۱۲ درصد در سال ۱۹۷۲). به این ترتیب، کشوری که در سال ۱۹۷۴ دارای مازاد تراز پرداخت هنگفتی بود، در سال ۱۹۷۶ ناچار شد برای حل بحران مالی خود به صندوق بین‌المللی پول روی آورد. اینها همه در یک مجموعه از سیاست اقتصادی نواستعماری و استبدادی و سرمایه‌داری و وابستگی به خارج زمینه‌ساز انقلاب و سرنگونی رژیم شاه گردید و جز این نیز نمی‌توانست باشد.

انقلاب، قابله هر جامعه کهنه‌ایست، که آبدستن نظم نوینی باشد. خیزشی که در دی ماه آغاز شد دست رد به کلیت این نظام بی‌در و پیکر مافیائی، بی‌حساب و کتاب و جنایت‌کار است، که جان ملت را به لب رسانده است. این خیزش، خیزشی علیه بیکاری و گرانی و فساد اقتصادی و سرکوب‌های سیاسی و فریاد خشم فروخته میلیون‌ها مردمی است که صبرشان به سرآمده، کارد به استخوان‌شان رسیده و رژیم حامی سرمایه‌دار و شیاد اسلامی را به چالش گرفته و ارکان‌اش را به لرزه درآورده است.

برای تحقق مطالبات دموکراتیک انقلاب بهمن، برای آزادی و حقوق اولیه و بنیانی کارگران و زحمتکشان و توده‌های تحت ستم، برای دفاع از ادامه و تضمین استقلال سیاسی ایران، انقلاب دیگری باید سامان گیرد. انقلابی که رسالت پاسخ به این وظایف انجام نشده را داراست؛ یک انقلاب قهرآمیز سوسیالیستی به رهبری حزب واحد طبقه کارگر است و تنها چنین انقلابی راه نجات مردم ایران است. •

توفان سخن هفته

۲۱ بهمن ۱۳۹۶

از صفحه فیسبوک حزب کار ایران (توفان)

سقوط شاه، ارزش قراردادهای خرید تجهیزات و خدمات نظامی ایران از آمریکا به حدود ۵۰ میلیارد دلار رسید.

سوم اینکه تصویب و اجرای طرح کاپیتالیسیون، مصونیت قضایی اتباع آمریکایی در ایران، ورود هزاران متخصص نظامی آمریکایی و سلطه آنها بر ارتش، مداخله شاه در عمان و گسیل ۱۵۰۰۰ نیروی نظامی در ظفار برای سرکوب انقلابیون و آزادبخوهان ضداستعمار و ارسال تجهیزات نظامی از سوی شاه به مراکش، اردن و .... برنامه‌هایی بود که به دستور امپریالیسم آمریکا و در راستای منافع بین‌المللی این کشور تحقق یافت. امروز سلطنت‌طلبان به جمهوری اسلامی می‌تازند که چرا در کنار رژیم سکولار و مستقل اسد علیه نیروهای داعشی می‌جنگد، اما در پاسخ به این پرسش که چرا شاه در ظفار این همه نیرو فرستاد تا نیروهای استقلال‌طلب، چپ و سکولار را سرکوب کند، پاسخی ندارند و خفقان گرفته‌اند.

چهارم اینکه، شاه به طور کلی سر سپرده آمریکا بود و در خدمت منافع امپریالیست‌ها عمل می‌کرد. مناسبات دولت شاه و دولت آمریکا فراتر از رابطه دو دولت در عرصه دیپلماتیک بود. شاه مدیون امپریالیسم آمریکا بود و بقاء خود را به این ابر قدرت گره زده بود. شاه هیچگاه تصور نمی‌کرد که با وجود چنین حمایتی از غرب و در رأس آن آمریکا، توده‌ها به پا خیزند و او و رژیم‌اش را درهم کوبند.

پنجم اینکه تشدید و ژرفش بی‌عدالتی و تبعیض و سرکوب سیاسی در جامعه و شکاف طبقاتی و ضربه به اقتصاد کشور و تخریب و نابودی کشاورزی و ورود بی‌رویه کالاهای مصرفی و تشویق دهقانان به مهاجرت از روستاها به شهرها، تک‌محصولی شدن اقتصاد میهن و اتکاء به فروش نفت و وابستگی شدید اقتصادی به آمریکا نیز از جمله سیاست‌های نو استعماری بود که به کشور ما تحمیل شد. اصلاحات ارضی امپریالیستی، آب‌کردن کالاهای مصرفی در بازار ایران و نابودی کشاورزی نمی‌تواند مایه افتخار یک ایرانی میهن‌دوست باشد. زنده یاد خسروگل‌سرخ‌ی در بی‌دادگاه شاه شجاعانه‌ترین اصلاحات ارضی آمریکا را به چالش گرفت و آن را محکوم کرد و از مردم ستم‌دیده ایران قهرمانانه دفاع نمود و در راه حقیقت و انسان‌دوستی و ایرانی‌آباد و آزاد و شکوفان و مستقل جانش را فدا کرد.

ششم اینکه شعار «توسعه ملی فرهنگی» و دروازه تمدن شاه و جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شیراز، تو خالی و ارتجاعی بود. هزینه‌کردن بیش از چند صد میلیون دلار برای برگزاری چنین جشن مبتذلی، بیانگر ورشکستگی رژیمی است که در کشورش قریب به ۷۰ درصد مردم بی‌سواد و از فقدان آموزش و تحصیل و بهداشت و مسکن در رنج بودند. رژیمی که با ادعای «دروازه تمدن» اما کتاب‌خواندن را ممنوع کرده بود و کتاب‌خوان را به زندان پرتاب می‌کرد، نتیجه‌ای جز این نمی‌داشت که نیروهای اهریمنی قرون وسطایی از قعر تاریخ



## «بواسیر ناپلئونی و مهر و عطوفت همایونی!»

می‌گویند کسی که از ابتدا نابینا به دنیا آمده است، معنی تاریکی را نمی‌فهمد، زیرا هرگز روشنایی را تجربه نکرده است. و کسی که از ابتدا خشت اول را کج نهاده باشد، تا ثریا رود کج!

موضوعات مهم و پیچیده سیاسی - اجتماعی را نمی‌شود از روی لجاجت‌ها، هیجانات اجتماعی، دل‌خنک‌کردن‌های عاطفی، فشارها و ناملایمات زندگی و یا توسل به حدسیات و جادو و جنبل‌های ارزان قیمت پاسخ داد. وقتی گرد و غبار اثرات سهمگین شکست‌های سیاسی و انقلابات اجتماعی بر زمین می‌نشینند و بر روح و جسم بخشی از اهالی مستولی می‌شوند، خیال‌پردازی‌ها، ذهنی‌گری‌های مذهبی و عرفانی، یأس و سرخوردگی «شکوفه» می‌شوند. ناله و زاری و بی‌هویتی و بن‌بست اجتماعی آغاز می‌شود و مضحک‌ترین استدلالات سیاسی به بازار می‌آیند و خنده مرغ پخته نیز به این بازار مکاره رونقی روحی می‌بخشد! از جمله می‌توان علل شکست ناپلئون در واترلو و یا علل بروز انقلاب ایران و یا دلایل مضحک دو جنگ جهانی را نام برد:

یکم، علت شکست ناپلئون در واترلو، اخیراً در اثر جدید «فیل میسون» بیماری «بواسیر» علت شکست ناپلئون بناپارت، امپراتور فرانسه، در آخرین و مهم‌ترین نبرد او در ۱۸۱۵

تحلیل گشته است. میسون معتقد است ناپلئون بناپارت، قبل از هر نبردی بر اسب خود سوار می‌شد و نقشه نبرد را مرور می‌کرد، اما پزشکان ناپلئون، دو روز قبل از «نبرد واترلو» که ۱۶ تا ۱۹ ژوئن ۱۸۱۵ بین نیروهای فرانسه و ارتش پروسی، روسی و انگلستان اتفاق افتاد، دارویی را که برای تسکین این بیماری استفاده می‌شد، گم کردند. ناپلئون نیز به علت تشدید بیماری قادر نبود بر اسب خود سوار شود و به همین دلیل نتوانست نقشه جنگ را به درستی طراحی کند. در نتیجه، ارتش فرانسه شکست خورد و امپراتور فرانسه نیز دیگر نتوانست خود را باز یابد!!!

می‌بینید علت شکست ناپلئون نه در بی‌نظمی ارتش او، تاکتیک‌های اشتباه جنگی او و نارضایی و خستگی در بین سربازان و فساد داخلی و از طرفی جبهه نیرومند دشمن معروف به ائتلاف هفتم، بلکه در بیماری بواسیر ناپلئون تعریف شده است!!! به عبارت دیگر اگر ناپلئون بناپارت مبتلا به مرض بواسیر نمی‌شد «ائتلاف هفتم» را، که متشکل از روسیه، آلمان، بلژیک، هلند، بریتانیا و اتریش و... بود، درهم می‌شکست و پیروز می‌شد!!!! به این می‌گویند مزاح قرن بیست و یکم!

دوم، علت انقلاب بهمن پنجاه و هفت ایران: اخیراً یکی از سردمداران «جبهه شورای ملی» تحت رهبری رضا پهلوی در تلویزیون لوس آنجلسی اظهار داشت که «انقلاب اسلامی بهمن»، کار خود آمریکا و انگلیس بود که در «گوادلب فرانسه» گرد آمدند، تا شاه را، که سودای احیای امپراتوری پارس را در منطقه و جهان داشت و در جشن‌های «شکوهمند دو هزار و پانصد ساله» بازتاب فرهنگی و جهانی نیز یافت و «دروازه

ورای خود روزنامه‌های رسمی کشور در سالهای ۵۵ تا ۵۷ مطالعه و مورد نقد و بررسی قرار داد. شاه، نه «ملی» بود و نه «دمکرات»، وی عامل و دست‌نشانده امپریالیسم آمریکا بود و بیل کلینتون، رئیس جمهور اسبق آمریکا نیز در گذشته به دخالت مستقیم سازمان جاسوسی آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سرنگونی دکتر محمد مصدق اشاره کرد و از مردم ایران نیز «عذرخواهی» نمود!

توسل به چنین تحلیل‌های غیرمنطقی و غیرعلمی مهر باطلی بر بسیاری از انقلابات شکوهمند اجتماعی معاصر، ولو شکست خورده‌ای است که بواسطه ماهیت رهبری ارتجاعی سیاسی منجر به تغییر مناسبات نوین و پویا نگشتند و درهم شکسته شدند. با تئوری توطئه «کار کار انگلیسی‌هاست و پاسخ‌های ساده و سطحی نمی‌توان از کنار پیچیده‌ترین مسائل سیاسی گذشت و به جادو جنبل و تحلیل‌های دایی‌جان ناپلئونی، بیماری بواسیر و یبوست این امپراتور و یا آن شاه، شاهان، روی آورد. تاریخ، تاریخ نبرد طبقاتی خلق‌هاست و تمام جنگ‌ها و انقلابات و قیام‌های اجتماعی باید در کادر تضادهای درونی مورد بررسی قرار گیرند. در غیر این‌صورت به بازیچه دست فیل میسون‌ها و بواسیر ناپلئونی گرفتار خواهیم شد.

سوم اینکه عده‌ای علت جنگ جهانی اول و دوم را نه ناشی از رشد تضادهای امپریالیستی بر سر کسب بازار و مناطق نفوذ و مستعمرات، بلکه ترور ولیعهد اتریش در یوگسلاوی و یا دیوانگی هیتلر می‌پندارند و به خورد مردم می‌دهند. با تکرار مکرر این تعاریف ضدعلمی و دروغین نظام سرمایه‌داری را مقدس و جاودانی جلوه می‌دهند و جنگ و بحران را ناشی از اشتباه و یا دیوانگی این یا آن عنصر سیاسی تعریف می‌کنند. هیتلر، نماینده راست‌ترین و فاشیستی‌ترین بخش انحصارات مالی آلمان بود که برای نجات آلمان از بحران و کسب مناطق نفوذ و استقرار یک ابرقدرت نازیستی در جهان به میدان آمد. علل روی کار آمدن او و یا موسولینی و امثالهم بحران عمیق سرمایه‌داری بود و فقط در این چهارچوب است که می‌توان به علل بروز بحران و جنگ و فاشیسم پاسخ داد و نه با توسل به تئوری‌های روانکاوانه عقده‌های جنسی فرُیدیسیم و جامعه‌شناسان و روانشناسان کلاش بازاری، که فقط برای کسب پول و تجارت به مهندسی افکار عمومی و قلب حقایق مشغول‌اند. سلطنت به گور سپرده شد و سلطنت ولایت مطلقه فقیه هم به همان گورستان پرتاب خواهد شد.

توفان سخن هفته جمعه ۲۶ بهمن ماه ۱۳۹۶ فیسبوک حزب کار ایران (توفان) •

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی،

به دست مردم ایران

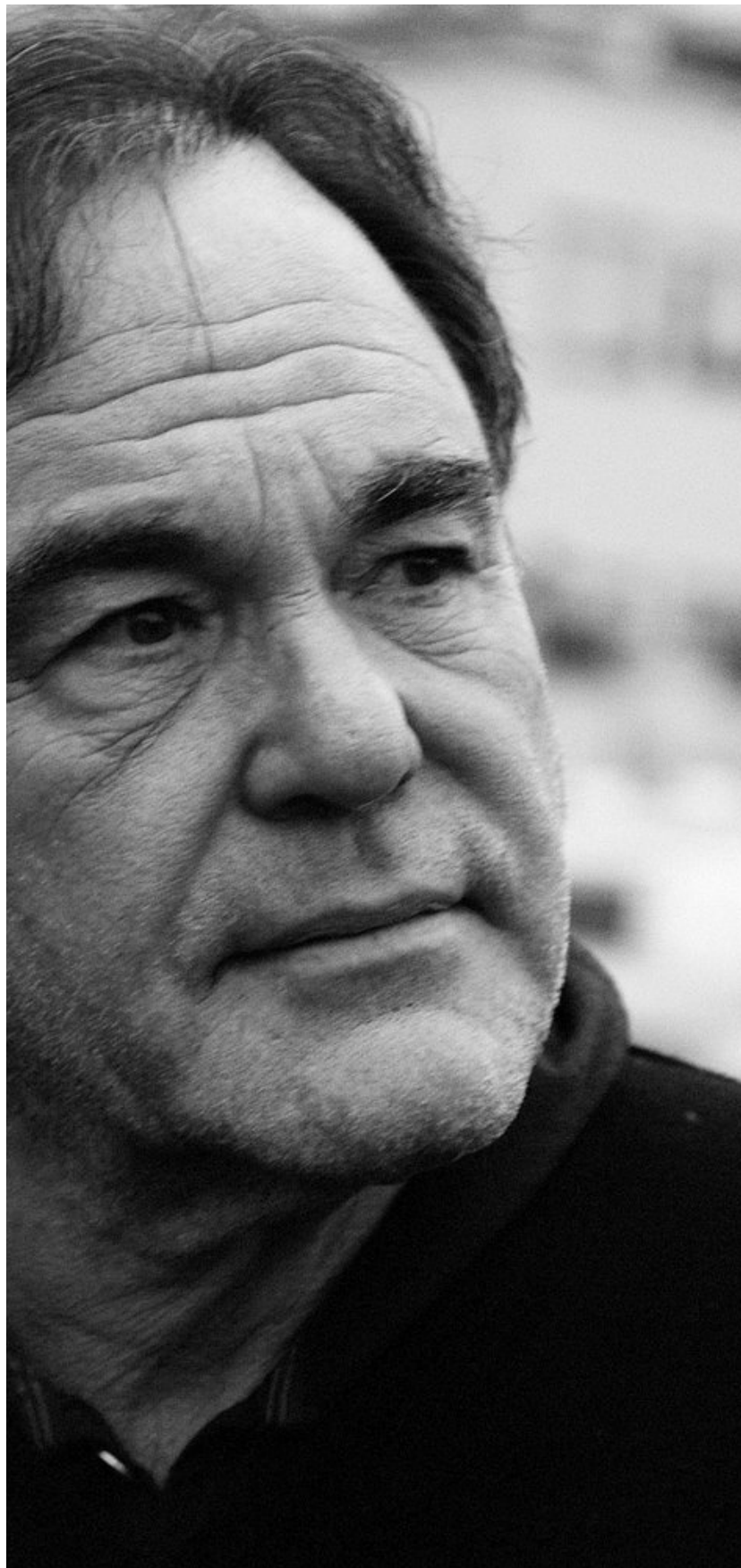
تمدن شاه» صنعت نوین ژاپن را نوید می‌داد!!! با تحریک مردم نادان و ناسپاس، نظام سلطنتی را از سریر قدرت به زیر کشیدند و آخوندها را بر سر کار آوردند!!! وی گفت که مردم از سر سیری شکم دست به انقلاب زدند. آزادی به اندازه کافی در ایران وجود داشت. زندان و شکنجه و فقر گسترده و دزدی خاندان پهلوی ..... فقط تبلیغات دروغین مخالفین و کمونیست‌ها و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا و جهان بود و واقعیت نداشت. اعلیحضرت همایونی، اگر به هر قیمتی می‌خواست بر سر قدرت به‌مانند، می‌توانست هزاران نفر را کشتار کند و سلطنت را حفظ نماید!!! اما مهر و وجدان روح بزرگ او ترک ایران را ترجیح داد، تا بیش از این خونریزی نه‌شود!!! این منطق سلطنت طلبان به قدری مضحک و بی‌اساس است که حتی مرغ پخته را به خنده می‌اندازد!

می‌بینید علت انقلاب ایران که به مدت یکسال با تظاهرات میلیونی خیابانی، اعتصابات شکوهمند کارگری و سرانجام مبارزه مسلحانه با گارد شاهنشاهی صورت گرفت و خون‌ها ریخته شد، با «توطئه آمریکا و اروپا» در گوادلپ فرانسه تحلیل می‌گردد و نه رشد تضادهای اجتماعی و سیاسی و اختلافات طبقاتی، که ریشه در تاریخ صد سال اخیر ایران داشته است. انقلاب مشروطه ایران، نهضت ملی کردن نفت و کودتای ننگین و خائنانه ۲۸ مرداد ۳۲ .... سرکوب و وحشیانه مخالفین، زندان و دوختن زبان شعرا و نویسندگان و منتقدین و جرم دانستن مطالعه کتب سیاسی «بودار»، فقدان آزادی‌های سیاسی و احزاب و اجتماعات... گویا دلایل کافی برای توضیح علل بروز انقلاب بهمن نیستند، همه چیز پا برجا بود، کار، مسکن، آزادی و عدالت و.... انقلاب از سر سیری شکم بود!!! این بی‌خردان وطن‌فروش هنوز هم نمی‌فهمند و یا نمی‌خواهند به‌فهمند که انقلاب با اراده این شخص و یا آن دانشجو و یا یک حزب سیاسی صورت نمی‌گیرد، بلکه ناشی از رشد تضادهای عینی اجتماعی است و وقتی نیروهای مولده جامعه و عنصر تعیین‌کننده‌اش، یعنی انسان، پاسخ شایسته‌ای برای تکامل زندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی‌اش نه‌گیرد، دست به طغیان می‌زند و آتشفشان انقلاب برای یک تحول کیفی نتیجه این برآمد عمومی است، که ارکان پوسیده نظم کهن را به لرزه درمی‌آورد. فقط در این شرایط است که رهبر مستبد و گماشته حاکم، ظل‌الله، این سایه خدا، ناله سر میدهد «که صدای پای انقلاب را شنید!» به او مجال دهید تا دوباره برخر مراد سوار شود. نه! علل انقلاب را نمی‌شود «ناشی از ناسپاسی مردم، از سر سیر بودن شکم، توطئه خارجی‌ها و تزه‌های کهنه دائی جان ناپلئونی و یبوست و بی‌ارادگی و مهر و عطفوت بی‌حد و مرز همایونی..... دانست. ما از نرخ ۶۰ درصدی بی‌سوادی در آستانه انقلاب، شکاف عظیم جنوب و شمال تهران، فقر و حاشینه‌نشینی پایتخت و شهرهای سیستان و بلوچستان، کردستان و آذربایجان، حتی مناطق روستایی و شهرهای شمال کشور نمی‌گوییم. این اخبار را می‌توان از

## الیوراستون، کارگردان متری و نامدار هالیوود

«آمریکا مسبب جنگ و هرج و مرج در جهان است»

ویلیام الیور استون Oliver Stone ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۴۶ در نیویورک متولد شد. پدر او یهودی و مادرش کاتولیکی فرانسوی بود که در سال ۱۹۶۲ در حالیکه استون دوران نوجوانی خود را می‌گذراند، از یکدیگر جدا شدند. استون کودکی و نوجوانی‌اش را در تنهایی و انزوا سپری کرد و در جوانی در ارتش ایالات متحده ثبت نام کرد و از آوریل ۱۹۶۷ تا نوامبر ۱۹۶۸ به عنوان یکی از سربازان جنگ ویتنام در ارتش خدمت کرد و در این دوران دو مدال دریافت کرد. حضور در جنگ ویتنام تأثیر عمیقی بر ذهن این جوان گذاشت و سینما ابزاری شد، تا وی به وسیله آن بر علیه این جنگ ضدانسانی و سیاست بربرمنشانه و تجاوزکارانه کشورش واکنش نشان دهد. الیور استون با ساخت سه فیلم «جوخه» (۱۹۸۶)، «متولد چهارم ژوئیه» (۱۹۸۹) و «بهشت و زمین» جنبه‌های مختلفی از جنگ را به تصویر کشید که دو فیلم «جوخه» و «متولد چهارم ژوئیه» دو جایزه بهترین فیلمنامه ارژینال و بهترین کارگردانی را در مراسم اسکار برای او به ارمغان آوردند. الیور استون که جایزه لورل انجمن نویسندگان را دریافت کرد، در یک سخنرانی جدی درباره نیاز به متوقف کردن جنگ سخن گفت و چنین بیان داشت: «همه عمرم با آدم‌هایی که جنگ را تمرین می‌کنند، مبارزه کرده‌ام. هیچ‌وقت از تلاش خود برای برقراری صلح، نزاکت و گفتن حقیقت دست برندارید». الیوراستون در مراسم اهدای جوایز اتحادیه تهیه‌کنندگان، خطاب به فیلم‌سازان جوان یادآوری کرد: «شما می‌توانید منتقد دولت و جامعه خود باشید. حتماً نباید خود را با آن سازگار کنید. امروزه مد شده که هرگاه فرصتی پیش می‌آید، لگدی به جمهوری خواهان و ترامپ زده می‌شود، بی‌آنکه به اوباما و کلیتون‌ها اشاره‌ای کرد. ولی یادتان باشد در ۱۳ جنگی که ما در ۳۰ سال گذشته آغاز کرده‌ایم و ۱۴ تریلیون دلاری که خرج آنها کرده‌ایم و هزاران هزار انسانی که از روی زمین محو کرده‌ایم، به یاد داشته باشید که اینها کار یک رهبر نبوده، بلکه عامل آن یک سیستم بوده، سیستمی مرکب از جمهوری خواهان و هم دموکرات‌ها. اسم‌ش را هرچه می‌خواهید، به‌گذارید. یک مجموعه نظامی، صنعتی، پولی، رسانه‌ای، امنیتی. این سیستم این فجایع را تحت این پوشش مرتکب شده که این جنگ‌ها به نام «پرچم ما» که با چنین غرور و افتخاری آن را به اهتزاز درمی‌آوریم، به راه افتاده‌اند و توجیه‌پذیر هستند. کشور برای عده‌ای مرفه‌تر شده، ولی به اسم این ثروت ما نمی‌توانیم سیستم خود را به عنوان مرکز ارزش‌های جهانی توجیه کنیم. ما به ایجاد چنین هرج و مرج‌ها و جنگ‌هایی ادامه می‌دهیم. قربانیان چنین سیاستی بی‌شمارند. ما می‌دانیم که در بیشتر از ۱۰۰ کشور، از طریق حمله نظامی، تغییر رژیم و هرج و مرج اقتصادی مداخله کرده‌ایم. جنگ نیابتی هم نوعی جنگ است. این سیستمی است که جهان را به سمت نابودی همه ما می‌برد و به انقراض این سیاره منجر می‌شود.»







## در حاشیه قتل ۱۷ دانش آموز در فلوریدا

نظام امپریالیستی، نظامی بیمار، مظهر خشونت و بربریت

۱۵ فوریه یک جوان ۱۹ ساله در یکی از مدارس پارک لند، در ایالت فلوریدا، که خود در آن تحصیل می‌کرد، با گشودن اسلحه به روی دانش‌آموزان و معلمان ۱۷ نفر را به قتل رسانید. متعاقب این حادثه در دناک هزاران دانشجوی و دانش‌آموز در اعتراض به قانون حمل اسلحه به خیابان‌ها ریختند و از ترامپ، رئیس‌جمهور این کشور، خواستند تا قانون حمل اسلحه را تغییر دهد. طبق گزارش «زوددویچه تسایونگ» Sueddeutsche Zeitung «این هجدهمین حمله مسلحانه، تنها در سال جدید است که تنها ۴۵ روز از آن می‌گذرد. تقریباً هر هفته یکبار». طبق آخرین نظرسنجی، بیش از ۶۰ درصد از مردم آمریکا انزجار خود را از این آدمکشی‌ها و اصولاً از حمل اسلحه گرم، اعلام داشتند. «طبق یک بررسی جامع FBI، اگر بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ سالانه به طور متوسط ۴/۶ حمله مسلحانه صورت می‌گرفت، از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۳ این رقم به ۴/۱۶ رسید. طی این سال‌ها پلیس ۱۶۰ ضارب را دستگیر کرده است. ۱۰۴۳ انسان بی‌گناه - اکثراً محصل و دانشجو - مورد اصابت گلوله قرار گرفتند که ۴۸۶ نفرشان جان باختند. تنها در محوطه دانشگاه صنعتی ویرجینیا یک دانشجوی ۲۳ ساله ۳۲ نفر را به قتل رساند و ۲۹ نفر را مجروح ساخت. لازم به یادآوری است که اکثر این مهاجمان از حملات مسلحانه قبلی در مدارس و دانشگاه‌ها، که منجر به کشتار دسته جمعی شدند، سرمشق گرفته‌اند. امروز در ایالت متحده آمریکا قریب به ۳۰۰ میلیون اسلحه در اختیار افراد قرار دارد.» (همانجا)

در روزهای اخیر هزاران دانشجو و دانش‌آموز در شهرهای مختلف ایالات متحده آمریکا، به ویژه در ایالت فلوریدا، به خیابان‌ها آمدند و خواهان تغییر فوری قانون حمل اسلحه شدند. صدها دانش‌آموز در مقابل کاخ سفید در اعتراض به ریاست جمهوری تجمع کردند، دست در دست هم روی زمین با شعار «نفر بعدی من خواهم بود» بی‌حرکت دراز کشیدند. اما ترامپ تنها صیانت از منافع شرکت‌های ۸ هزار میلیاردی تولیدکنندگان اسلحه را، که تنها دو سوم آنها ۸ میلیون اسلحه در سال تولید می‌کنند، جزو وظایف خود می‌داند، امروز در کاخ سفید هنگامی که عده‌ای از خانواده قربانیان حادثه اخیر را به حضور پذیرفته بود، به جای مرحم نهادن بر زخم آنها، با وقاحت هرچه تمام‌تر با طرح این پیشنهاد که: «از آنجا که حداقل ۱۵ دقیقه طول می‌کشد، تا پلیس در محل حادثه حضور یابد، لذا پیشنهاد می‌کنم زمین پس هر معلم با خود اسلحه حمل کند، تا به‌تواند سریع از پس مهاجم برآید»!!! عملاً بر زخم آنان نمک پاشید. یعنی باز هم فروش اسلحه بیشتر. ترامپ بجای اینکه به فکر حفظ جان مردم باشد، به فکر تأمین منافع تولیدکنندگان اسلحه است. اشاره به این نکته نیز لازم است که تاکنون بعد از هر حمله مسلحانه آمار فروش اسلحه اتوماتیک افزایش یافته است. لابد جناب رئیس‌جمهور بعد از وقوع فاجعه بعدی پیشنهاد خواهد کرد که همه دانشجویان و دانش‌آموزان باید برای دفاع از خود، اسلحه حمل کنند!!! این امر نشان می‌دهد که بربریت و توحش و خشونت در ذات نظام امپریالیستی است. آنجا که همه چیز و همه معیارها در سود خلاصه می‌شود، دیگر جان انسان ارزشی ندارد. قتل دل‌خراش ۱۷ دانش‌آموز در فلوریدا، نه اولین آن است و نه آخرین آن خواهد بود. فقط با محو و نابودی این نظام گنبدیده سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم است که می‌توان از قتل و جنایت و این قبیل اعمال بیمارگونه رها شد. •



## به مناسبت سالگرد پیروزی سوسیالیسم در استالینگراد و شکسته شدن کمر نازیسم نماد بربریت سرمایه‌داری

### چگونگی ارزیابی از استالین

عبدالصمد کامبخش، یکی از قدیمی‌ترین رهبران و کادرهای «حزب کمونیست ایران»، «حزب توده ایران» و «گروه ۵۳ نفر» تقی ارانی در مجله دنیا سال پنجم شماره ۱ بهار سال ۱۳۴۳ در مقاله‌ای تحت عنوان «در باره کیش شخصیت استالین و موضع حزب توده ایران» اعتراف می‌کند که: «این مسئله یکی از مهمترین مسائل گرهی مورد بحث است و شاید درست همان مسئله گرهی باشد که موجب اتخاذ موضع خاصی از طرف رفقای چینی گردیده است». براساس این اعتراف مسئله «کیش شخصیت استالین» و برخورد رویزیونیست‌ها به آن، یک امر اساسی و گرهی و مرز تمایز میان دو جریان کمونیستی و ضدکمونیستی است. موضع کمونیستی در این برخورد چیست؟ کمونیست‌ها به معیارهای ماتریالیسم تاریخی مجهزند و با این دید ماتریالیست-دیالکتیکی به تحول همه پدیده‌ها برخورد می‌کنند. برای آنها مسئله پدیدآمدن «کیش شخصیت استالین» باید در متن مبارزات طبقاتی ساختمان سوسیالیسم و پاسخی که برای یافتن راه حل مشکلات آن روز داده می‌شد، مورد بررسی قرار گیرد. استالین پاسخی برای حل مشکلات داشت، که با پاسخ دست راستی‌های حزب که به یأس دچار شده و از سوسیالیسم

دست کشیده و مدعی شده بودند که امکان پیروزی ساختمان سوسیالیسم در کشور واحد منتفی است، فرق داشت. وی به امکان ساختمان سوسیالیسم به دست نیروی طبقه کارگر و خلق شوروی ایمان داشت. به همین جهت پرچم لنینیسم را برافراشت و با فراکسیون‌های دست راستی و سپس دست «چپی»، به رهبری تروتسکی، که پیروزی انقلاب سوسیالیستی را به انجام انقلاب جهانی وابسته می‌کرد و با شعارهای «چپ‌روانه» خرده بورژوازی، سراسیمه فرمان عقب‌گرد از انقلاب را صادر می‌نمود، به مبارزه برخاست. لنین بارها تأکید کرده بود، که ساختمان سوسیالیسم از انجام انقلاب سوسیالیستی و کسب قدرت سیاسی مشکل‌تر است. اگر این وظیفه سهل‌تر بر دوش رفیق لنین قرارداشت، وظیفه مشکل‌تر و بار عظیم مسئولیت ملی و جهانی بر دوش رفیق استالین قرار گرفت.

لنین می‌گوید:

«شروع انقلاب سوسیالیستی در موقعیت معین و از لحاظ تاریخی کاملاً مخصوص سال ۱۹۱۷، برای روسیه آسان بود، حال آنکه ادامه‌دادن و به آخر رساندن آن برای روسیه مشکل‌تر از کشورهای اروپائی خواهد بود. تذکر این کیفیت را من هنوز در ابتدای سال ۱۹۱۸ لازم دیدم و تجربه دو ساله بعد از آن صحت این نظریه را کاملاً تأیید نمود...» نقل از کتاب «درباره مسایل لنینیسم» به فارسی، مقاله «انقلاب اکتبر و تاکتیک کمونیست‌های روس»، ص. ۱۳۸.

وی باید به راهی می‌رفت که هیچ‌گونه تجربه تاریخی در این زمینه وجود نداشت، وی باید دنیائی را بنیان می‌نهاد که برای نخستین بار در تاریخ بشریت بهره‌کشی انسان از انسان را از بین می‌برد. این انقلاب با کلیه انقلاباتی که تاکنون در عرصه اجتماعی به دست مردم صورت گرفته بود، ماهیتاً تفاوت داشت. وی باید رهبری مبارزات پرولتاریا و

کلیسای متعصب ارتدوکس روس نیز که جیره‌خوار سلسله تزارها (رومانف‌ها) بود، از تبلیغ علیه بی‌خدایان دست بر نمی‌داشت.

تحت رهبری استالین کشور روسیه با جمعیتی اغلب دهقانی، از آوریل سال ۱۹۲۲ تا مارس ۱۹۵۳ که استالین در رأس قدرت قرار داشت، به کشوری صنعتی و دومین کشور قدرتمند جهان بدل شد. استالین بر این نظر بود که سربرآوردن فاشیسم در اروپا، جنگ داخلی در اسپانیا، روی کار آمدن نازی‌ها در آلمان، فاشیست‌ها در ایتالیا و فالتزیست‌ها در اسپانیا، تقویت مستبدان مجارستان، رومانی، بلغارستان، یوگسلاوی و آلبانی همه و همه واکنش بورژوازی اروپا در مقابل استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی است. وی باید شوروی عقب‌مانده را تا زمان تجاوز نازی‌ها به شوروی، از درون و بیرون مستحکم می‌کرد، تا از رخنه دشمنان در امان بماند. بحث بر سر بود و نبود سوسیالیسم بود. وی با قرارداد مولوتف-ریبن تروپ برای اتحاد شوروی مهلت تنفس به وجود آورد و به این ترتیب و شوروی سوسیالیستی برای پیروزی بر نازیسم را آنچنان قدرتمند ساخت که پوزه نازی‌ها را علی‌رغم حمایت آشکار و پنهان امپریالیست‌های غرب به خاک مالید و چهره جهان را تغییر داد. طبیعی است که در تمام این دوران کوتاه، از بر سر کار آمدن رفیق استالین در ۱۹۲۲ تا زمان درگذشتش ۱۹۵۳ - که تنها سی سال طول کشید، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در شرایط اضطراری به سر می‌برد و سرنوشت انقلاب از درون و بیرون تهدید می‌شد. برای غلبه بر این امر به سرعت عمل نیاز بود، نیاز بود که انضباط حزبی و تمرکز قدرت در کشور به صورت شدیدی سازماندهی شود. جای ندبه و زاری، ترویج یأس و ناامیدی، شک و تردید وجود نداشت. انقلاب و ساختمان سوسیالیسم که نیاز به فداکاری و از خودگذشتگی و ایمان و شور و شوق فراوان داشت، مجلس مهمانی نبود و نمی‌توانست باشد. پیروزی‌های شوروی یکی بعد از دیگری و موفقیت‌های سرگیجه‌آور دوران استالین، وی را به قهرمان توده‌ها و طبقه کارگر بدل کرد، که تا امروز نیز وی را در سراسر جهان ستایش می‌کنند. این همه کتبی که در جهان برای سیاه‌کردن شخصیت استالین منتشر می‌شود، ناشی از زخم‌های مهلکی است که بورژوازی جهانی از اراده قدرتمند و شخصیت تاریخی استالین برداشته است و سرانجام نیز آنها را می‌کشد. استالین قهرمان مردم بود. برای وی «کیش شخصیت» ایجاد نه کردند، شخصیت بی‌نظیر و تاریخی وی بود که استالین را به رهبر بی‌بدیل طبقه کارگر بدل ساخت. کمونیست‌ها این پرسش را مطرح می‌کنند که سیاست‌ها و اقدامات رفیق استالین و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، که وی در رأس آن قرار داشت، در خدمت کدام طبقه اجتماعی بود و به کدام طبقه اجتماعی خدمت کرد؟ ما به این پرسش با قطعیت کمونیستی پاسخ می‌دهیم. استالین نماینده طبقه کارگر و مظهر مقاومت و نماینده آرزوها و

دهقانان و زحمتکشان را در کشوری که در محاصره شدید امپریالیست‌ها، با سطح نسبی عقب‌مانده شیوه تولید و ناهمگون در مقیاس سراسری روسیه قرار داشت و تازه از جنگ جهانی اول با فقر و گرسنگی و شکست سر بیرون آورده بود، در دست می‌گرفت و سوسیالیسم را بنیان می‌گذاشت. در هیچ کدام از آثار مارکسیستی برای ساختمان سوسیالیسم در این شرایط خاص نسخه روشنی وجود نداشت و نمی‌توانست وجود داشته باشد. نه «کمونیسم جنگی»، نه دوران «نپ» (برنامه نوین اقتصادی) و نه جنگ جهانی دوم و تجاوز دنیای امپریالیسم به شوروی در هیچ اثر و سندی پیش‌گوئی نشده بود و در نزد هیچ غیب‌گوئی وجود نداشت. آثار مارکس و انگلس تنها خطوط کلی چنین جامعه‌ای را و آن هم در شرایط یک انقلاب جهانی در دنیای سرمایه‌داری و نه در دوران امپریالیسم مطرح می‌کردند. لنین می‌گفت: «من بارها گفته‌ام که شروع انقلاب کبیر پرولتری برای روس‌ها آسان‌تر بود تا برای کشورهای پیشرو، ولی ادامه آن و رساندن آن به پیروزی نهائی به معنای تشکیل کامل جامعه سوسیالیستی برای آنان دشوارتر خواهد بود.» (منتخبات آثار ترجمه فارسی). استالین باید صنعتی کردن کشور را، که شرط بقاء و استقلال اقتصادی و سیاسی شوروی بود و شرط مقاومت در مقابل تجاوز بورژوازی اروپا محسوب می‌شد، به پیش می‌برد، وی باید برای صنعتی کردن کشور، کشاورزی را نیز صنعتی می‌کرد و برای این کار برنامه اشتراکی کردن کشاورزی برای استفاده از ماشین‌های صنعتی و افزایش تولید محصولات کشاورزی ضروری بود. در این عرصه مقاومت وجود داشت. طبقات ارتجاعی در مقابل از دست دادن مزایای خویش مقاومت می‌کردند و می‌خواستند از گذشته در مقابل آینده شوروی دفاع کنند. آنها تنها تا آستانه دروازه دهکده خود را می‌دیدند، در حالی که استالین در پی حفظ مرزهای سوسیالیسم و پی‌ریزی دنیای نوین، با دورنمایی تاریخی و افقی روشن بود. منتقدان به استالین، باید به این پرسشها پاسخ دهند. ضرورت اقدامات وی را در عرصه نقد، کالبد شکافی کنند و آنوقت پیشنهادات خویش را با توجه به شرایط داخلی و خارجی آن روز شوروی ارائه دهند. پرگوئی‌های روشنفکرانه که اساساً از اطاق‌های فکری امپریالیستی مایه می‌گیرند، حلال هیچ مشکلی نیستند. دنیا را نمی‌توان به دست مرعوب‌شدگان سیاسی و بزدلان سپرد. استالین در شرایطی به قدرت رسید که جنگ‌های داخلی و قحطی کشور را به مرز نابودی کشیده بود و از این گذشته عمال خرابکار دشمن مرتب از خارج برای بمب‌گذاری، ترور و خرابکاری به داخل شوروی گسیل می‌شدند، تا با عملیات خرابکارانه مانع ساختمان سوسیالیسم شوند. در آن دوران هنوز واژه «داعش» مصطلح نبود، ولی همین «داعش‌های» امروزی را بدون ریش و سبیل به شوروی صادر می‌کردند. ارتجاع جهانی تلاش داشت ملت‌های مسلمان شوروی را بر ضد کمونیست‌ها با تبلیغات مذهبی به‌شوراند و آنها را از کشور سوسیالیستی جدا کند.

کار بوده و در کدام جبهه قرار داشته و چه اقدامات مثبتی کرده‌اند. و یا می‌شود به نحو خروشچف تاریخ را توضیح داد که یک قلدر دیوانه سی سال جهان را سر انگشت خود چرخانده است. راه دیگری وجود ندارد. استالین رهبر، ولی کمی مستبد و کمی دیوانه وجود ندارد. لنین در اثر داهیانه‌اش به نام «وظایف سوسیال دموکرات‌های روس» به این نکته اساسی که باید با معیارهای ماتریالیسم تاریخی به رویدادها برخورد داشت، نوشت: «نخست اینکه نمایندگان تئوری‌های کهنه انقلابی، اصول سوسیال دموکراسی را اساساً درک نمی‌کنند و عادت کرده‌اند طرح برنامه‌ها و نقشه‌های فعالیت خود را بر اساس ایده‌های مجرد قرار دهند و نه بر اساس برآورد عملکرد طبقات گوناگونی که واقعاً در کشور فعالیت می‌نمایند (تکیه از توفان) و به حکم تاریخ در مناسبات متقابل معینی قرار گرفته‌اند. فقدان بحث واقعی درباره آن منافعی که به سود دموکراسی روس است، فقط می‌تواند باعث پیدایش این عقیده گردد که گویا سوسیال دموکراسی روس وظایف دموکراتیک انقلابیون روس را کم اهمیت می‌انگارد». (ترجمه از متن انگلیسی-توفان)

این بیماری، عدم تحلیل مشخص از شرایط مشخص و چسبیدن به مفاهیم و مقولات کلی و بی‌بو و خاصیت، همان انبان تغذیه دشمنان سوسیالیسم است. به نظر مضحک می‌آید که عده‌ای «انقلابی ناب» پیدا می‌شوند که مدعی‌اند چرا در شوروی فاصله برگزاری کنگره ۱۸ تا ۱۹ حدود ۱۳ سال طول کشیده است. به نظر آنها، این نشانه استبداد و قدرت‌طلبی شخص استالین است که قدرت را قبضه کرده بوده است. در حالی که برگزاری این کنگره میان سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۹۵۲ و سرگرم شدن انقلابیون روسیه به مسایل داخلی و کشیدن کادرها از سنگرهای مقاومت در جبهه‌ها در مقابل تجاوز خارجی به بازی دموکراسی، تا هر سال یک کنگره «قانونی» و «مودبانه» برگزار شود، هواداری از هیتلر است و نه انتقاد از «محدودیت‌های دموکراسی» در روسیه. اگر ۱۳ کنگره و یا ۲۶ کنگره فوق‌العاده در این مدت برگزار می‌شد، باز هم همه نمایندگان کمونیست‌های شوروی یکصدا، با سرود زنده باد استالین وی را به دبیرکلی حزب کمونیست شوروی به اتفاق آراء انتخاب می‌کردند. این اقدام بیان و مظهر دموکراسی پرولتری است و نه مرعوب و تسلیم شدن به تبلیغات و دروغ‌های دیکتاتوری لیبرالیسم بورژوایی.

نقل از انتشارات حزب کار ایران توفان. «حزب توده ایران، گذار از رویزیونیسم به سوسیال دموکراسی، با تجدیدنظر در اصول عام مارکسیسم-لنینیسم و خیانت به سوسیالیسم و اتخاذ سیاست سازش طبقاتی» •

**امپریالیسم آمریکا، تروریست، جاسوس، ناقض حقوق  
اساسی انسان‌ها و دشمن شماره یک بشریت است**

ایده‌های طبقه کارگر بود. طبقه کارگر از او نیرو می‌گرفت، به قدرت خود پی می‌برد و گام به گام آرمان‌های خود را متحقق می‌ساخت. رویزیونیست‌ها نیز از این امر ناراحت هستند. اگر کمونیست‌ها این معیارهای سنجش علمی را از دست بدهند، به ارزیابی‌های غیرطبقاتی و اراجیف نوع خروشچفی می‌رسند که دروغی را باید با دروغ دیگر نقض کنند. اگر چنین شود، آنوقت باید ارزیابی از استالین و نقش تاریخی وی را به صورت غیرطبقاتی مطرح کنیم. از یک رهبر بی‌نظیر و بزرگ‌ترین سیاستمدار و تئوریسین قرن بیستم، بعد از رفیق لنین، و از معمار بزرگ ساختمان مشکل و پیچیده سوسیالیسم در شوروی، یک دیوی به‌سازیم که دیوانه بود، تشنه خون بود، سر می‌برید، مخالف را با دست‌های خود شخصاً خفه می‌کرد، مخوف بود، خودش شکنجه می‌کرد و لذت می‌برد، ۴۰ میلیون را به قتل رسانید و در گورهای دست‌جمعی دفن کرد، عقب مانده بود و برج ایفل این مظهر «اروپای متمدن» را ندیده بود و نمی‌دانست برلین پایتخت آلمان است، به جز روسی شکسته و ناقص آنهم با لهجه دهاتی به هیچ زبانی حتی زبان مادری گرجی خود سخن نمی‌گفت و فردی کینه‌توز و کودتاگر و دسیسه‌ساز بود. زن و بچه‌اش از دست او فرار می‌کردند و وی به همه سوءظن داشت، قد کوتاه و آبله‌رو بود، مردی بود مملو از عقده‌های روانی. از تئوری هیچ چیز سرش نمی‌شد و همه نظرات‌اش را از نظریات تروتسکی و بوخارین کپی کرده بود و با تبر زندگی می‌کرد و بی‌حساب ودکا می‌نوشتید. روی مدودوف، که پدر رویزیونیست‌اش در دوران استالین مورد پیگرد بود، تاریخ‌نگار همدست خروشچف، حتی سیاه رو سفید «اسناد پلیس مخفی بودن» استالین در زمان تزار را پیدا کرده بود، که گویا استالین باید کمونیست‌ها را به پلیس تزار لو می‌داد. وی یک مستبد بیمار بود و به همه شک داشت و دموکراسی را نابود کرده بود، تنها اتهام دزدی و رشوه‌خواری را به استالین نه‌بستند، که آنوقت ناچار بودند، گنج‌های استالین را از کاخ کرملین استخراج کنند و اجباراً آنها را به نظارت مردم شوروی به‌گذارند. آنها برای تخریب استالین، که در واقع تخریب سوسیالیسم و تجارب سی سال دیکتاتوری پرولتاریا است، ناچارند به افسانه سرائی متوسل شوند، و از فریاد کمک به‌گیرند. و این است منطق بیمارگونه و سراپا افترای رویزیونیست‌ها، این دشمنان طبقه کارگر و کمونیسم، که تاکنون موفق نشده‌اند در اثبات دروغ‌هایشان حتی یک گور دست‌جمعی زمان استالین را نبش قبر کنند و به معرض دید عموم به‌گذارند. این است ارزیابی غیرطبقاتی بورژواها و خروشچف از استالین. روشن است که چنین نفرتی فقط می‌تواند نفرت طبقاتی باشد. تحولات شوروی را می‌شود یا از طریق تجزیه و تحلیل طبقاتی و بر متن مبارزه طبقاتی که کشور درگیر آن بود، بررسی کرد، که آنوقت این یک بررسی تاریخی علمی است و توضیح می‌دهد که این رهبران رویزیونیست و یا غیر رویزیونیست در این مبارزه در کجای



## افسارگیسختگی نئولیبرالیسم و وضعیت کارگران در چین «کمونیسم»

نادانی بسرمی‌برند، یا اینکه آگاهانه مأموریت دارند تا نظام سرمایه‌داری امپریالیستی چین را به عنوان سوسیالیسم به خورد مردم دهند و با خرابکاری و مشوب افکار مانع رشد و تکامل جنبش کمونیستی گردند. آنچه غیرقابل کتمان است، این است که با روی کار آمدن دارودسته دن سیاپینگ در ۱۹۷۴ ماهیت حزب و دولت چین دگرگون شد و سرمایه‌داری در این کشور احیا گردید. احیای سرمایه‌داری در چین و مظاهر فرهنگی و اجتماعی و ورزشی... آن به قدری آشکار است که نیاز به تحقیق و بررسی آنچنانی ندارد. زیرا خود سران حزب و دولت چین بدان اذعان دارند، حتی در برنامه «حزب کمونیست» چین نیز عضویت سرمایه‌دار و استثمارگر به رسمیت شناخته شده است. چین امروز نه تنها سرمایه‌داری است، بلکه یک کشور امپریالیستی و به گفته صحیح‌تر یک نظام سوسیال امپریالیستی است. زیرا هنوز حزب گرداننده‌اش «حزب کمونیست» است و ریاکارانه از «سوسیالیسم» سخن می‌گوید، لیکن آنچه عمل می‌کند، امپریالیستی است و جز این نمیتواند باشد. رویزیونیست‌های وطنی ایرانی، که شرمگینانه چین را «سوسیالیستی» تعریف می‌کنند و شهادت وارد شدن به این بحث را ندارند، منتظر شنیدن آژیر «حزب کمونیست» چین هستند تا نام‌اش را رسماً تغییر دهد و خود مستقیماً به سرمایه‌داری بودن نظام اعتراف نماید و آنوقت است که رویزیونیست‌ها خواهند پذیرفت که چین از امروز کشور کاپیتالیستی است و نه «سوسیالیستی»!! به دیگر سخن، چین به یکباره و یکشبه سرمایه‌داری و سوسیال امپریالیستی شده است!!!

حال در زیر چکیده این گزارش در مورد تبعات سیاست‌های نئولیبرالی در محیط‌کاری و وضعیت مصیبت‌بار کارگران و حاکم‌بودن قانون جنگل و بی‌حقوقی مزدبگیران را از زبان خود کارگران به‌خوانید و به قضاوت به‌نشینید! از سخنان کارگران بیکار و نمایندگان سندیکاه‌ها در این گزارش جز

گزارشی را که در زیر ملاحظه می‌فرمائید، در مورد وضعیت کارگران چین است که از شبکه خبری کانال ۱ سوئد در برنامه «آگندا»، یکشنبه مورخ ۱۸ دسامبر ۲۰۱۶ پخش گردید. جالب توجه است، حزب و دولتی که مدعی کمونیسم و سوسیالیسم و طبقه کارگر است، چنان با اقتصاد نئولیبرالی درآمیخته است که حتی به جرأت می‌توان گفت از ممالک سرمایه‌داری امپریالیستی غربی نیز سبقت گرفته است و اساساً کوچک‌ترین وقعی به حقوق ابتدایی کارگران، محیط‌کاری و قوانین و پیمان‌های دسته جمعی نمی‌گذارد و با کارگر همان برخورد ضدانسانی را می‌کند که در سه دهه اخیر سرمایه‌داران اروپایی و آمریکایی با الهام از دکترین نئولیبرالیسم «میلتون فردمن» مشغول به اجرای آن هستند و روزگار کارگران را سیاه کرده‌اند. تضعیف قراردادهای دسته جمعی و در بخش‌های صنایع کوچک الغای کامل اینگونه قراردادهای، اخراج‌های دسته جمعی و بی‌رویه کارگران و کاهش دستمزد، کاهش بیمه بیکاری، کاهش بیمه درمانی، خصوصی‌سازی‌ها و افزایش هزینه‌های خدماتی... و کاهش قدرت خرید مردم نتیجه همین سیاست‌خاندان برانداز نئولیبرالی است که سیمای سیاسی اقتصادی «دولت‌های رفاه» را دگرگون کرده و ناامنی شغلی سایه شوم‌اش را در سراسر محیط کاری گسترده است. آنها که هنوز براین باورند، چین کشوری «سوسیالیستی» است و تحت رهبری «حزب کمونیست» به سوی جامعه بی‌طبقه و الغای طبقات و دولت روان است، یا در جهل و

تهدیدی برای حزب محسوب می‌شوند و اینکه این امر می‌تواند به یک خط‌مشی سیاسی تکامل یابد؟ یا هم دونگ فنگ چنین پاسخ می‌دهد:

«بسته به این دارد که چگونه آدم به خواهد این موضوع را ببیند. اگر این اعتراضات تهدید محسوب شوند، آن وقت پلیس را برای دخالت در این رابطه به میدان می‌آورد که در این صورت می‌تواند منجر به انفجار در جامعه شود. از طرفی این اعتراضات و اعتصابات می‌توانند به امر مثبتی بدل شوند، از جمله اینکه خواست مهم کارگران، که قراردادهای دسته‌جمعی است، محقق شوند. من قبلاً از کشور شما، سوئد، دیدن کردم، کشورهای اسکاندیناوی با اجرای پیمان‌های دسته‌جمعی توانستند به این قبیل معضلات پاسخ دهند. به نظر من پیمان‌های دسته‌جمعی در محیط‌کاری و در بخش صنایع روش‌هایی هستند که می‌توانند موقعیتی برای «حزب کمونیست چین» جهت مذاکره و حل بحران سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و پیشرفت عمومی باشد. این روش موقعیتی مناسب برای راه حل‌های مسالمت‌آمیز، حتی برای بقاء حزب نیز می‌باشد. مایه تعجب من است که اکنون در کشور سوئد عده‌ای از قراردادهای دسته‌جمعی ناخرسند هستند، درحالی که چنین قراردادی یک راه حل منطقی برای کشور پهناور چین محسوب می‌شود. من راستش نمی‌فهمم شما سوئدی‌ها چرا از قراردادهای دسته‌جمعی ناخرسندید؟»

\*\*\*

حزب «کمونیست» چین در نوزدهمین کنگره‌اش، که اخیراً برگزار گردید، اعلام کرده است که به مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه مائو، «تئوری سه جهان» دونگ سی‌پینگ (سال ۱۹۷۶)، «تئوری سه نمود» ژیانگ زمین (سال ۲۰۰۰) و «اندیشه شی زین پینگ با خصوصیات چینی» (سال ۲۰۱۷) بطور قاطع وفادار است. رهبران این حزب همه سیاست‌ها و اندیشه‌های ضد و نقیض گذشته چین را برای عوام‌فریبی و ایجاد سردرگمی کارگران و مردم چین دنبال هم قطار کرده‌اند. آیا اندیشه دیگری در صحنه سیاسی چین باقی مانده است که رهبران به این قطار اضافه کنند؟ «اندیشه شی زین پینگ با خصوصیات چینی» در عمل به معنی این است که آقازاده‌ها باید به محض ورود به دانشگاه‌های اروپا و آمریکا توان خرید مرسدس بنز آخرین مدل را داشته باشند و این درحالی است که در خیابان‌های پکن افرادی دیده می‌شوند که آشکارا و در ملاء عام گدائی می‌کنند. همچنین در کنگره ۱۹ حزب «کمونیست» چین آمده است «بازار است که سهم امکانات برای سرمایه‌گذاری در بخش‌های اقتصادی را تعیین می‌کند.» دولت چین بین سیستم حاکم بر هنگ کنگ و سیستم حاکم بر مناطق دیگر فرق می‌گذارد و اذعان می‌کند که هنگ کنگ سرمایه‌داری است. حال پرسش این است این هنگ کنگ سرمایه‌داری است که به چین «سوسیالیستی» پیوسته است، یا برعکس، «چین کمونیستی» به هنگ کنگ کاپیتالیستی پیوسته است. !!! •

این برنامه‌آید که رویزیونیسم حاکم در چین، دیکتاتوری بورژوازی است و نه دیکتاتوری پرولتاریا! سیستم حاکم سرمایه‌داری امپریالیستی است و نه سوسیالیستی!

مطالعه این گزارش را به خوانندگان گرامی توصیه می‌کنیم:

«بیکاری در چین افزایش یافته و گریبان‌گیر بخش بزرگی از کارگران شده است. یکی از کارگران معدن شرق چین می‌گوید: «اگر تغییری به نفع کارگران صورت نگیرد، جامعه منفجر خواهد شد. دولت مدافع ما تهی‌دستان نیست و نسبت به وضعیت ما بی‌توجه است.» کارگرانی که از روستاها برای پیدا کردن کار به شهرها مهاجرت کرده‌اند، در وضعیت اسفناکی به سر می‌برند. این کارگران در اتاق‌های کوچک و پرشمار زندگی می‌کنند و فاقد امکانات اولیه زندگی هستند. در سال گذشته روزانه ۸ اعتصاب کارگری برای اضافه دستمزد، حقوق معوقه و بهبود شرایط محیط‌کاری و یا علیه اخراج بی‌رویه انجام گرفت. در همین رابطه یکی از فعالین کارگری می‌گوید: «ما از فقدان قراردادهای جمعی، اخراج و تقسیم ناعادلانه ثروت رنج می‌بریم. حزب «کمونیست» چین امروز از کارگران دفاع نمی‌کند. این حزب نماینده کوچکی از بالائی‌هاست و از سرمایه‌داری حمایت می‌کند.» زن کارگر نساج که تازگی‌ها بیکار شده است، می‌گوید: «پس از شرکت در یک تظاهرات اعتراضی از کار برکنار شدم» این زن کارگر که با یک خبرنگار خارجی در منزل‌اش در حال مصاحبه بود، بازداشت شد. پا هم دونگ فنگ، یکی از رهبران و موسسین «سندیکای چاینا بولیتی هونکونگ» می‌گوید: نباید تسلیم شد، باید علیه وضع موجود اعتراض کرد. در یکسال اخیر بیش از ۲۳۰۰ اعتصاب کارگری در چین داشته‌ایم. اقتصاد «بازار آزاد» به شدت در حال رشد است. چین دیگر کشور سوسیالیستی نیست، دولت و حزب به کارگران بی‌توجه‌اند و نمی‌خواهند منافع و حقوق کارگران و امنیت محیط‌کاری را تحقق بخشند. تضادهای طبقاتی رشد کرده‌اند و حزب «کمونیست» گام به گام بیشتر پی می‌برد که کنترل‌اش را از دست می‌دهد و به دنبال راه حلی می‌گردد. واقعیت این است که چین آن طور که مدعی است، دیگر یک کشور سوسیالیستی نیست. دولت و حزب باید به اتحادیه کارگری بیشتر توجه کنند و از حقوق کارگران دفاع نمایند، اما متأسفانه اینطور نیست. در چین سندیکای دولتی وجود دارد، اما این اتحادیه طبقه کارگر را نمایندگی نمی‌کند. هدف این اتحادیه دولتی، کنترل بر کارگران است. در دوره‌ای که اقتصاد با برنامه در چین حاکم بود، اتحادیه‌های کارگری می‌توانستند، نقش مثبتی ایفا نمایند، زیرا اقتصاد تحت کنترل دولت بود. اما اکنون اقتصاد بازار در کشور جریان دارد و کارفرمایان از حزب و دولت تبعیت نمی‌کنند، زیرا این اقتصاد نامش اقتصاد «بازار آزاد» است و هر طوری که خواستند، عمل می‌کنند. کارفرمایان از نیروی کار سوء استفاده می‌کنند و اتحادیه نمی‌داند چگونه با آنها برخورد کند. (تاکید از توفان است.)»

در پاسخ به این پرسش که آیا همه این اعتصابات و اعتراضات



## گشت و گذاری در فیسبوک، پاسخ به یک پرسش

**پرسش:** رفقای عزیز توفان، آیا در سوسیالیسم طبقات محو می‌شوند و مبارزه طبقاتی از بین می‌رود. چرا در دوره استالین پایان وجود طبقات اعلام شد. آیا فکر نمی‌کنید استالین و حزب کمونیست اتحاد شوروی در اینباره به خطا رفته باشند. ممنون می‌شوم به این پرسش من، که طرفدار سوسیالیسم هستم و از خدمات شوروی تحت رهبری استالین به خلق و طبقه کارگر روسیه دفاع می‌کنم، جواب دهید. سپاس از زحمات شما!

**پاسخ:** رفیق عزیز، ما بارها به این پرسش پاسخ داده‌ایم و باز هم می‌کوشیم به طرح سؤال شما صمیمانه پاسخ دهیم. متأسفانه بسیاری از مدعیان کمونیست برداشت نادرستی به سخنرانی رفیق استالین در مورد «محو طبقات» در شوروی دارند، که یا از سر ناآگاهی است و یا ستیز آگاهانه با استالین و اصول و مبانی کمونیستی.

وسائل تولید، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابر این برحسب شیوه‌های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایزند. طبقات آنچنان گروه‌هایی از افراد هستند که از بین آنها یک گروه می‌تواند، به علت تمایزی که بین جای آنها در یک رژیم معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود درآورد. واضح است که برای محو کامل طبقات باید نه تنها استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه‌داران را سرنگون ساخت و نه تنها مالکیت آنها را لغو نمود، بلکه باید هرگونه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را نیز ملغی ساخت و هم فرق بین شهر و ده و هم فرق بین افراد متعلق به کار جسمی و افراد متعلق به کار فکری را از بین برد. این کاریست بس طولانی. برای انجام این امر باید در جهت تکامل نیروهای مولده گام بزرگی به پیش برداشت، باید بر مقاومت بقایای کثیرالعهده تولید کوچک فائق آمد (مقاومتی که اغلب بطور پاسیف ابراز می‌گردد و بسیار سرسخت است و فائق آمدن بر آن بسیار دشوار است)، باید بر نیروی عظیم عادت و جمودی که ناشی از این بقایاست فائق آمد. «لنین در اینجا تعریف روشنی از محو طبقات می‌دهد و تمام بردارشات‌های اقتصادی آنرا بر می‌شمارد.

در روسیه، حزب کمونیست شوروی، به رهبری استالین، در همان بدو انقلاب مضمحل نمودن مناسبات حاکم سرمایه‌داری را آغاز کرد، وسایل تولید را به مالکیت دولت سوسیالیستی درآورد و با تصویب برنامه‌های پنجساله اقتصادی، با سیاست صنعتی کردن کشور و اشتراکی کردن کشاورزی زمینه استقلال کشور و محو بهره‌کشی انسان از انسان را فراهم آورد. نیروی کار کارگران قابل خرید و فروش نبود. نیروی کار کارگران از صورت کالا بیرون آمد. بازرگانی خارجی، ثروت‌های زیرزمینی و بانک‌ها ملی شدند و در اختیار دولت دیکتاتوری پرولتاریا قرار گرفتند. بنا به تعریف

لنین در مقاله ابتکار عظیم می‌نویسد: «پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی مبارزه طبقاتی را قطع نمی‌کند، بلکه آنرا - تا زمان محو کامل طبقات - ادامه می‌دهد، ولی البته در شرایط دیگر، به شکل دیگر و با وسائل دیگر. و اما معنای «محو طبقات» چیست؟ همه کسانی که خود را سوسیالیست می‌نامند، این هدف نهائی سوسیالیسم را قبول دارند، ولی چه بسا همه در معنای آن تعمق نمی‌ورزند. طبقات به گروه‌های بزرگی از افراد اطلاق می‌گردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخ معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسبات خود (که اغلب به صورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با

در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی غلبه اقتصادی مورد نظرم بوده است، زیرا که غلبه سیاسی مدت‌هاست انجام شده است.

منظور از غلبه اقتصادی بر بورژوازی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چیست؟ و یا به عبارت دیگر مفهوم پی‌ریزی بنای اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چیست؟ «ساختمان اساس اقتصادی سوسیالیسم یعنی کشاورزی را با صنایع سوسیالیستی به یک کلیت اقتصادی بدل کنیم، کشاورزی را تحت رهبری صنایع سوسیالیستی قرار دهیم، مناسبات میان شهر و ده را بر اساس مبادله تولیدات کشاورزی و محصولات صنعتی تنظیم کنیم، یعنی تمام آن مجاری را به بندیم و نابود گردانیم که از طریق آنها طبقات پدید آمده و قبل از هر چیز سرمایه ایجاد می‌شود و سرانجام نوعی شرایط تولید و توزیع بنا نهیم که مستقیماً و بلاواسطه به محو طبقات منجر می‌شوند» (به سخنرانی استالین در پلنوم وسیع هفتم کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مراجعه کنید). من به این شکل در سخنرانی ام ماهیت ساختمان اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تعریف کردم. این تعریف دقیقاً بازتاب تعریف «ماهیت اقتصادی»، «پایه اقتصادی» سوسیالیسم است، که لنین در طرح مشهور خود مربوط به مقاله‌اش «مالیات جنسی» بیان کرده است. (منظور مقاله «برنامه و طرح‌هایی برای جزوه» در باره مالیات جنسی» است، مراجعه شود به جلد ۳۲ چاپ چهارم صفحات ۲۹۹ تا ۳۰۷ به زبان روسی). آیا این تعریف درست است و آیا ما می‌توانیم بر روی امکان ساختمان اقتصادی سوسیالیسم در کشورمان حساب کنیم - حال این اساس مسئله تفاوت عقاید ماست. ترتسکی حتی کناری هم به این پرسش برخورد نکرد، وی به راحتی از کنارش رد شد، ظاهراً فکر کرده بود صرفه در این است که سکوت کند. اینکه ما در حال آن هستیم که اساس اقتصادی سوسیالیسم را بنا کنیم و ما می‌توانیم آنرا کاملاً بنا کنیم را می‌توانیم از این واقعیت به‌فهمیم که:

الف) تولید سوسیالیستی ما یک تولید بزرگ منسجم است، در حالیکه تولید غیر ملی در کشور ما تولید خرد پراکنده است. روشن است که رجحان تولید بزرگ و آن هم تولید بزرگ منسجم در قبال تولید خرد یک واقعیت غیر قابل انکار است.

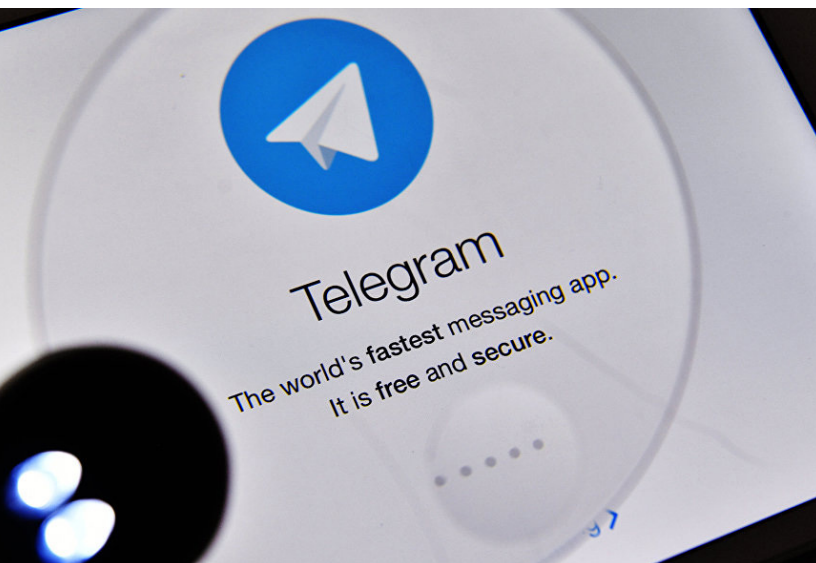
ب) تولید سوسیالیستی ما مدت‌هاست رهبری تولید خرد را به‌دست گرفته و تولید خرد این رهبری را پذیرفته است صرف‌نظر از اینکه این تولید خرد مربوط به شهر و یا روستا باشد». (آثار استالین جلد ۹ دسامبر ۱۹۲۶ تا ژوئیه ۱۹۲۷).

پس ملاحظه می‌کنید که در آثار استالین سخن بر سر نفی مبارزه طبقاتی نیست سخن بر سر ایجاد آن پایه و اساس اقتصادی است که به موجب آن می‌توان طبقه را تعریف کرد و یا آن را از نظر توان اقتصادی و زمین مادی پیدایش نابود

لنین دیگر در اتحاد شوروی بعد از ۱۹ سال که از انقلاب اکتبر می‌گذشت، آن طبقاتی که بر حسب جای خود در سیستم تاریخاً معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسبات خود (که اغلب به صورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسائل تولید، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابر این برحسب شیوه‌های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار داشتند، طبقات استثمارگر نامیده می‌شدند، وجود نداشت. در اتحاد شوروی بعد از ۱۹ سال تحولات و تغییرات اقتصادی دیگر گروه‌های بزرگ و طبقاتی که به علت تمایزشان در یک رژیم معین اقتصاد اجتماعی، به علت جایگاه اجتماعی‌شان در تولید به آنچنان گروه‌هایی از افراد تبدیل شده باشند، که بتوانند کار گروه دیگر را به تصاحب خود در آورند، وجود نداشت. آیا خنده‌آور نیست که ما بعد از این همه تغییرات بنیادی در عرصه اقتصادی از گروه‌های بزرگی صحبت کنیم که دارای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید هستند و کار غیر را استثمار می‌کنند؟ کجا بودند این گروه‌های بزرگ؟ چنین گروه‌هایی را در شوروی با انقلاب اقتصادی مضمحل کردند. طبقه به مفهوم اقتصادی در شوروی از بین رفت. این شعبده‌بازان با درهم‌آمیزی مفاهیم می‌خواهند امری را که صحت دارد، ناصحیح جلوه دهند. ما مجدداً می‌پرسیم این طبقات استثمارگر، که نیروی کار را در بازار آزاد می‌خریدند و در کارخانه‌های خود استثمار می‌کردند در کجای شوروی بودند؟ روشن است که این شبه مارکسیست‌ها مفهوم طبقه را نفهمیده‌اند. برای آنها دوران قبل از انقلاب و بعد از انقلاب فرقی نکرده است. هم در قبل و هم در بعد از انقلاب بورژوازی روسیه به صورت طبقه بر تولید تسلط داشته است. آنها فرق طبقه را از نظر مفهوم اقتصادی نمی‌فهمند.

استالین تحت عنوان «ما در حال ساختن شالوده اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هستیم و می‌توانیم آنرا تماماً بنا کنیم» در مورد اساس ساختمان سوسیالیسم در شوروی سخن می‌راند و می‌گوید: «من در سخنرانی‌ام گفتم که اساس سیاسی سوسیالیسم دیگر در نزد ما ساخته شده است - و آن دیکتاتوری پرولتاریاست. من گفتم که اساس اقتصادی سوسیالیسم خیلی مانده که ساخته شود و ما باید آنرا به‌سازیم. من ادامه می‌دهم که طرح پرسش به این نحو است: آیا ما می‌توانیم با تکیه بر نیروی خود پایه اقتصادی سوسیالیسم را در کشورمان مستقر کنیم؟ من سرانجام گفتم که این پرسش اگر آن را به زبان طبقاتی برگردانیم، به شکل زیر درمی‌آید: آیا ما می‌توانیم متکی بر نیروی خود، نیروی شوروی‌مان بر بورژوازی چیره شویم؟ ترتسکی در سخنرانی‌اش مدعی است که من منظورم از چیره‌شدن بر بورژوازی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از جنبه سیاسی بوده است. طبیعتاً این درست نیست. در اینجا روح فراکسیون تروتسکی در وی حلول کرده است. از سخنرانی من چنین برمی‌آید که من منظورم از چیره‌شدن بر بورژوازی





## پرسش و پاسخ در شبکه تلگرام

**پرسش:** چرا حزب شما اینقدر به مجاهدین که یک اپوزیسیون بسیار قوی و مردمی و از جان گذشته و تمام هستی‌اش را در مبارزه قهرمانانه با رژیم آخوندی گذاشته است، بد می‌گوید و از آن دفاع نمی‌کنید؟ آیا این خدمت به رژیم نیست؟

**پاسخ:** دوست عزیز، هنوز متوجه نشدید که در ایران و منطقه چه می‌گذرد. شما متأسفانه همه افکار و سیاست‌های مجاهدین را، که شکست و پشت شکست بود و همدستی با صدام حسین و به بیرون پرتاب شدن از عراق و پراکنده شدن در آلبانی و سایر کشورها و پناه بردن به زیر چتر هارترین جناح‌های امپریالیستی جمهوری خواه و آجانب، که هرگز دل‌شان برای هیچ بشری نمی‌سوزد و ضدبشراند، دفاع می‌کنید بدون اینکه کوچک‌ترین نقدی به ۳۸ سال سیاست‌های متناقض جریان مجاهدین داشته باشید. اتکاء به اجانب برای ملت ایران نان، کار، آزادی به ارمغان نمی‌آورد و برای تحقق این مطالبات باید مستقل از این جانوران، یعنی عفریت خارجی علیه جمهوری اسلامی مبارزه کرد. در اثر تجاوزات امپریالیستی به چندین کشور در خاورمیانه و خلیج فارس نه آزادی به دست آمد و نه دموکراسی و نه عدالت، بلکه آنچه که مردم در اثر صدها سال مبارزه به دست آورده بودند، همه برباد رفت جز فقر و فلاکت و تاراندگی شدن از سرزمین مادری و آواره شدن و مرگ و میر و نکبت حاصلی نداشته است. این نشان می‌دهد که امپریالیسم و سرمایه مالی سیادت می‌خواهد و نه آزادی برای مردم. برای آزادی ابتدا باید دشمن داخلی و خارجی را درست تحلیل کرد، روحیات مردم را شناخت، سطح مبارزه را فهمید و با شعارهای صحیح و نه از سر هیچان و وعده‌های زودرس امام زمانی، بلکه از سر منطق و با سطح آگاهی و آمادگی توده‌ها جنبش را

نمود. برای نابودی طبقات باید مبارزه مستمر طبقاتی کرد و این مبارزه در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک همواره صورت می‌گیرد. در اتحاد جماهیر شوروی، در اثر انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر و خلع ید بورژوازی از قدرت و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست بلشویک شوروی و تصاحب قدرت سیاسی، مبارزه پرولتاریا در عرصه سیاسی به نتیجه رسید. بورژوازی و طبقات استثمارگر دیگر در قدرت سیاسی حضور نداشتند. با هیچ حيله ای نمی‌توان مدعی شد که بورژوازی پس از انقلاب کبیر اکتبر هنوز در قدرت سیاسی سهیم بود و یا حضور داشت. حال باید با تکیه بر دیکتاتوری پرولتاریا، اهرم‌های اقتدار اقتصادی طبقه بورژوازی و استثمارگر را از میان برمی‌داشتند و این کار با نیروی توان‌فرسا و تئوری ساختمان سوسیالیسم در شوروی، با دست قدرتمند رهبری استالینی حزب به نتیجه رسید. وقتی قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی تغییر یافت و در این قانون اساسی وضعیت جدید اقتصادی و سیاسی بازتاب یافت، دیگر نمی‌شد از وجود و حضور طبقات استثمارگر به مثابه طبقه منسجم سخن راند. طبقات استثمارگر در شوروی نابود شدند. و استالین به درستی به این امر تکیه می‌کند. مضحک بود اگر در بعد از ۲۰ سال هنوز مدعی می‌شدند که ما انقلاب کردیم، قدرت سیاسی را کسب کردیم، دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساختیم، اقتصاد را دگرگون ساختیم، ولی نه توانستیم طبقات را به مثابه طبقه از بین ببریم و وضع به صورت سابق است. طبیعتاً چنین رهنمودی به پرولتاریای جهان سند ورشکستگی بود. آنچه که هنوز باقی مانده بود، افکار و ایده‌ها و فرهنگ چند صدساله عقب‌مانده و ارتجاعی سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌داری بود که باید با آن تا از بین رفتن طبقات در عرصه جهان مبارزه می‌شد. افکار بورژوازی هنوز زنده بود که بارها لنین و استالین به دیرپائی و پُرجانی آنها اشاره داشتند. به این جهت مبارزه طبقاتی ادامه می‌یافت و باید ادامه پیدا می‌کرد. عده‌ای اشاره به محور بورژوازی از نظر اقتصادی در قانون اساسی شوروی را مترادف با نفی مبارزه طبقاتی قرار می‌دهند و این ناشی از اختلاط مفاهیم در بین آنهاست. در قانون اساسی شوروی به روشنی به این تحولات اقتصادی که منجر به نفی بورژوازی به عنوان طبقه و یک گروه بزرگ استثمارگر شده است، اشاره رفته است. تمام تحولات اقتصادی، که با دست حزب و طبقه کارگر به ثمر رسیده شده است، برجسته گردیده است و خوب است که ما سند آن را که همان سند بحث پیرامون قانون اساسی شوروی است، منتشر کنیم. ادامه دارد. •

امپریالیسم منشاء جنگ و ویرانی و مصیبت‌های انسانی است  
زنده باد همبستگی خلق‌های ایران

این رابطه با آمریکا همراه نیستند و مخالف سیاست‌های ماجراجویانه اسرائیل و آمریکا در ایران و منطقه هستند. اروپائی‌ها به‌خاطر منافع خود، می‌فهمند که در صورت سوریه‌ای‌شدن ایران میلیون‌ها ایرانی راهی این کشورها خواهند شد و ثبات اروپا از هم می‌پاشد. و از طرفی منافع اقتصادی عظیمی را در ایران از دست خواهند داد. و از همین روی این کشورها در شورای امنیت، پیشنهاد آمریکا برای تنبیه ایران را به ریشخند گرفتند و رد کردند. امروز آمریکا به عنوان ابر قدرت جهانی در حال افول است و برای حفظ ابر قدرتی خویش دست به ماجراجویی می‌زند و بر تسلیحات و قدرت نظامی‌اش می‌افزاید. جهان به سوی چندقطبی شدن در حال شکل‌گیری است و این امر می‌تواند موجب فضای تنفس سیاسی برای ممالک مستقل جهان و مهار این قدرت تروریستی و جنگ‌افروز گردد.

**پرسش: چرا چپ‌های ایران که مدعی دفاع از طبقه کارگر و زحمتکشان هستند، نمی‌توانند همانند سلطنت‌طلبان در مردم نفوذ کنند. فقط با شعار ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی و مرگ بر رژیم که نمی‌شود رشد کرد و به داد مردم رسید؟**

**پاسخ:** متأسفانه قضاوت‌تان در مورد کمونیست‌ها نادرست و غیرمنصفانه است. کمونیست‌ها همواره در رژیم‌های دیکتاتوری پهلوی و جمهوری اسلامی تحت تعقیب و ترور و شکنجه بوده‌اند و بارها علی‌رغم میل‌شان مجبور به جلائی وطن شدند. هزاران تن از بهترین کادرهای با تجربه و نیروی جوان توسط رژیم جمهوری اسلامی تیرباران شدند و یا در سیاه‌چال‌های رژیم مورد شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفتند. صدها تن از رفقای حزب ما زندانی و بسیاری توسط جلادان اسلامی تیرباران و یا به دار آویخته شدند. صدها تن از اعضاء و کادرهای حزبی آواره شدند و برای حفظ جان‌شان در کشورهای مختلف پناهنده شدند. در چنین شرایط و فضای فاشیستی انتظار حضور نیرومند کمونیست‌ها در صحنه ایران غیرمنطقی است. حزب ما بعد از ضربات شدید و از دست‌دادن بخش بزرگی از کادرهای رهبری و اعضاء و فعالین حزبی مجدداً به پاخاست و در شرایط مخفی به سازماندهی و بازسازی تشکیلات دست‌زد و به کوری چشم ارتجاع به پیشروی‌اش ادامه می‌دهد. قضاوت شما در مورد «چپ» بطور کلی و در مورد حزب ما به‌طور خاص و مقایسه با سلطنت‌طلبان بسیار غیرمنصفانه و نادرست است. نباید تحت تأثیر فضای مجازی و یا تلویزیون‌های برون‌مرزی و امپریالیستی، که به برجسته‌کردن اپوزیسیون ارتجاعی مشغول‌اند قرار گرفت و ناخواسته به بلندگوی تبلیغاتی دشمنان مردم بدل شد.

بقایای پهلوی با میلیاردها دلار پول ملت و با حمایت رسانه‌های امپریالیستی و صهیونیستی و وهابیتی در خارج از کشور از اعمال جنایت‌کارانه و قرون وسطایی رژیم اسلامی ایران و اوضاع اسفناک و ناراضی‌عمومی بهره‌بردند و می‌برند و با تحریف تاریخ و شستشوی مغری افکار

به پیش‌برند. انسان مبارز و آگاه می‌داند که مبارزه با عفریت داخلی نباید منجر به فراموشی با مبارزه علیه توطئه‌های عفریت خارجی، امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا، که در کشور ما حداقل دو کودتای ارتجاعی در یک قرن اخیر انجام داده است، گردد. دو کودتای آمریکایی و انگلیسی در تاریخ معاصر ایران سد راه تکامل و توسعه ملی بودند و نخستین جوانه‌های دموکراسی در ایران را در نطفه خفه کردند. متأسفانه اعضاء و هواداران مجاهدین، در بند افکار فرقه‌ای «رجویسم» گرفتار آمده‌اند و به دنبال خون‌خواهی و انتقام شخصی به بهای نابودی کل ایران‌اند. سازمانی که سرنگونی رژیم را بدون اتکا به نیروی مردم و در همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم و وهابیسیم در دستور کار خود قرار دهد، نه آزادی حاصل خواهد آمد و نه دموکراسی و استقلال، آب در هاون کوبیدن و خیانت به ملت است. این سیاست سازمان مجاهدین انحرافی و ارتجاعی و ضد ملی است و مورد قبول حزب ما نیست و سال‌هاست که به افشای این فرقه خطرناک دست زده‌ایم. اگر مایلید مواضع حزب کار ایران (توفان) را مفصل‌تر بدانید، به تارنمای توفان و دو نشریه وزین «توفان، ارگان مرکزی حزب کار» و «توفان الکترونیکی»، که به‌طور مرتب انتشار می‌یابند، رجوع کنید، تا بهتری به ماهیت سیاست‌های ما به‌برید. سازمان مجاهدین هر نیروی مخالف‌اش را به «رژیم آخوندی» می‌چسباند و فکر می‌کند با این ترفندهای ناصواب می‌تواند وابستگی‌اش به امپریالیسم را توجیه کند. چنین سیاستی دیگر محلی از اعراب ندارد و فقط هواداران فریب‌خورده مجاهدین را راضی می‌کند و نه مردم را! امیدواریم در افکار‌تان تجدیدنظر کنید و به دامن خلق برگردید! در این مسیر برایتان موفق آرزو می‌کنیم.

**پرسش: آیا آمریکا امروز امکان تجاوز نظامی به ایران را دارد؟**

**پاسخ:** خیر! امروز آمریکا و متحدین‌اش امکان تجاوز مستقیم نظامی به ایران را ندارند. امپریالیسم آمریکا با دکترین اوباما، یعنی جنگ نیابتی و مسلح‌کردن احزاب و سازمان‌های تجزیه‌طلب و مجاهدین و برجسته‌کردن نقش اجتماعی سلطنت‌طلبان در ایران و بهره‌برداری از حرکات اعتراضی خودجوش و دامن‌زدن به درگیری مسلحانه زودرس، قصد نفوذ و سرنگونی و سوریه‌ای کردن ایران را دارند. در این مورد تضادهای شدیدی بین روسیه و چین با آمریکا وجود دارد. هدف از این سیاست سرنگونی رژیم ایران و روی‌کارآوردن رژیم دست‌نشانده و ایجاد پایگاه‌های نظامی پشت مرزهای روسیه و محاصره این کشور و نفوذ در مناطق روسیه به ویژه مناطق نفت‌خیز و گازخیز و در نهایت اعمال هژمونی بر چین امپریالیستی است. زیرا تنها کشوری که امکان به عقب‌راندن ابر قدرت آمریکا را دارد و می‌تواند در آینده حرف نخست جهان را بزند، چین است. چین در آینده جای آمریکا را خواهد گرفت

حتی ممالک اروپایی متشکل در اتحادیه اروپا هم در

آگاهی جنبش شعاری مترقی است و با رشد جنبش تکامل خواهد یافت.

پس دوست عزیز، نباید تحت تأثیر این هیاهو قرار گرفت و به سرزنش نیروهای عدالت خواه، که کمونیست‌ها هستند، دست زد. باید شرایط را دقیق مورد بررسی قرارداد و وضعیت نیروهای چپ را درک نمود. چپ همواره مورد غضب رژیم‌های سرمایه‌داری و ضدبشری شاه و شیخ در ایران بوده و هزاران قربانی داده است. نمونه‌های «نادر رازی»ها و «بابا پورسعدت»ها و «اصغر پهلوان»ها و «قدرت فاضلی»ها و «حمیدرضا چیتگر»ها، «سپاس آشتیانی»ها، «سلطانپور»ها و «سیامک»ها، «وارطان»ها و «روزبه»ها، «گل‌سرخ»ها و «ارانی»ها، .... نمونه‌هایی از قربانان رژیم‌های جنایتکار اسلامی و سلطنتی هستند و این قتل عام‌ها و سعیت و توحش، که در سرشت سرمایه‌داری است، تا نیل به سوسیالیسم، که پایانی بر ظلم و ستم بر کارگران و زحمتکشان است، ادامه خواهد داشت. تنها زمانی سرکوب بطور کلی از جامعه حذف خواهد شد که طبقات رو به زوال و دولت به خواب رود. آنوقت دیگر سخنی از دموکراسی و دولت و سرکوب نه خواهد رفت.

عمومی سعی می‌کنند در بین مردم نفوذ کنند. کمونیست‌هایی که در ایران، در شرایط مخفی به‌سر می‌برند، به لحاظ تشکل و امکانات ضعیف‌اند، باید صبورانه به فعالیت‌شان ادامه دهند و می‌دهند و به زمان و فرصت بیشتری برای عرض‌اندام در جامعه نیاز دارند. همانطور که حتما اطلاع دارید، حزب ما در طول تاریخ پنجاه ساله‌اش از هیچ دولت خارجی پول دریافت نکرده است و با اتکا به نیروی خود فداکارانه و در شرایط نابرابر به مبارزات‌اش ادامه داده است. میهن‌دوستی و اصول انترناسیونالیستی و مبارزه برای سرنگونی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم هویت سیاسی حزب ما را تشکیل می‌دهد.

سلطنت‌طلب فداکار و میهن‌پرست نیست، سلطنت‌طلب با پول و امکانات و با رسانه‌های قوی و رو به سوی ایران سعی میکند در جامعه نفوذ کند. باید توجه کرد این روزها در مورد سلطنت‌طلبان اغراق نیز می‌شود. در ۱۰۰ شهری که در دی ماه تظاهرات شده بود، فقط در قم و اصفهان تعدادی از مردم شعارهایی در دفاع از رژیم سابق دادند. در کرمانشاه و مازندران و قزوین و رشت شعار بیشتر مردم در نفی اسلامیت و سلطنت بود. شعار «جمهوری ایرانی» توده‌نی به سلطنت‌طلبان و رژیم ولایت فقیه بود. این شعار اگرچه حامل ضعف‌هایی است و صلاح‌دهندگان‌اش طرحی در بیان مضمون آن ارائه ندادند، لیکن در دو مورد نمی‌توان تردید داشت که این شعار مضمون‌اش یکی «جمهوری» است، در نفی حکومت پادشاهی است و دو دیگر در نفی رژیم اسلامی و حکومت دینی است. به رغم هر کاستی و یا ضعفی که این شعار داشته باشد، اما در شرایط کنونی با توجه به سطح

**با تسلط رویونیسم بر حزب طبقه کارگر ماهیت پرولتری حزب تغییر میکند**



توفان در رسانه



www.telegram.me/totoufan				*		کانال تلگرام حزب کار ایران (توفان)
facebook.com/toufan.hezbekar					*	فیسبوک حزب کار ایران (توفان)
twitter.com/toufanhezbkar			*			تویتر حزب کار ایران (توفان)
www.rahetoufan67.blogspot.de	*					وبلاگ توفان قاسمی
www.kanonezi.blogspot.de	*					وبلاگ ظفر سرخ
kargareagah.blogspot.de	*					وبلاگ کارگر آناه
www.toufan.org		*				تارنمای حزب کار ایران توفان
www.toufan.de		*				تارنمای آزمایشی حزب کار ایران (توفان)

**POSTBANK**

bank code 20110022

bank account No.: 25773372600

IBAN: DE70201100222573372600

**P.O. BOX 1138**

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Fax: 00496996580346